

تاریخ، ادبیات و الهیات عهد جدید

جلسه ۲۲ اعمال رسولان – سفرهای دوم و سوم تبلیغی

نوشته دکتر تد هیلدبرانت

الف. مقدمه [۲۳:۰۰-۳۹:۰۱]

؛ ۰۰:۰۰-۵۲:۰۶؛ ۲ مگاژول به فیلیپی AC الف (ترکیب

خوش آمدید. امیدواریم در این ساعت آینده کتاب اعمال رسولان را تکمیل کنیم. تا اینجا با پطرس و پولس در اوایل کتاب اعمال رسولان، زمانی که کلیسا آغاز شد، صحبت کرده‌ایم. ما در مورد پنطیکاست و اعمال رسولان ۲ و تکلم به زبان‌ها صحبت کردیم و از اول قرن‌تین ۱۴ به خاطر تکلم به زبان‌ها در مقابل نبوت، صرف نظر کردیم. سپس به اولین سفر تبلیغی پولس رسول رسیدیم. ما پولس و برنابا و یوحنا مرقس را از طریق قبرس و انطاکیه، قونیه، لیسترا و دربی ردیابی کردیم و پولس تقریباً تا سر حد مرگ کتک خورد و در لیسترا سنگسار شد. سپس برگشتیم و پس از اولین سفر تبلیغی او گفتیم که میلادی تاریخی است که سعی داریم به خاطر بسپاریم. ۵۰ میلادی شورای اورشلیم است. شورای ۵۰ اورشلیم بسیار مهم است زیرا در آنجا بحث در مورد اینکه آیا غیریهودیان و چگونه غیریهودیان در کلیسا پذیرفته می‌شوند، مطرح می‌شود. بنابراین اولین سفر تبلیغی قبل از شورای اورشلیم مطرح می‌شود. سپس پولس احتمالاً نامه‌ای به غلاطیان می‌نویسد و به غیریهودیان می‌گوید که لازم نیست ختنه شوند. اکنون پولس درست پس از سال ۵۰ میلادی به دومین سفر تبلیغی خود می‌رود. بنابراین، ما قصد داریم از دومین سفر تبلیغی شروع کنیم و از آنجا شروع کنیم.

ب. دومین سفر تبلیغی: تیموتائوس از لستره ۳۹:۰۱-۴۳:۰۴

اول از همه، باید بگوییم که همزمان با شروع سفر دوم تبلیغی از انطاکیه در سوریه، جایی که همه آنها شروع می‌کنند، برنابا با پولس است و می‌گوید: «بیایید به سفر دوم تبلیغی برویم و یوحنا مرقس را هم ببریم و دوباره برویم.» پولس می‌گوید: «از روی جسد من رد شویم.» پولس و برنابا چنان اختلافی دارند که برنابا، یوحنا مرقس را می‌برد و ظاهراً برنابا و یوحنا مرقس به قبرس که خانه برنابا بود برمی‌گردند. سپس آنها از تصویر خارج می‌شوند و آخرین چیزی است که از آنها می‌شنوید. برنابا رفته است. پولس به جای آن، سیلاس را می‌برد. بنابراین اکنون در سفر دوم تبلیغی، این بعد از سال ۵۰ میلادی است که پولس و سیلاس عازم می‌شوند. و وقتی آنها عازم می‌شوند، به انطاکیه می‌روند. به جای رفتن به قبرس، احتمالاً از طرسوس عبور می‌کنند، طرسوس خانه پولس بود. از طرسوس و سپس از طریق دربی، لیسترا، ایقونیه و انطاکیه در پیسیدیه که او در سفر اول تبلیغی از آن بازدید کرده بود، به

بالا برمی‌گردند. در دومین سفر تبلیغی، او دوباره از آن شهرها بازدید می‌کند. در لستره جالب بود زیرا این جایی بود که پولس سنگسار شد، به خاطر شفای آن شخص فلج، از نظر هرمس و زئوس در لستره خدایان شد. تیموتائوس در واقع به عنوان شاگرد پولس رسول انتخاب می‌شود. او به عنوان یک یاور با پولس همراه می‌شود، مانند یوحنا مرقس که در اولین سفر تبلیغی بود.

اما توجه کنید که اینجا چه می‌گوید، خیلی جالب است، این در اعمال رسولان ۱۶:۳ آمده است: پس او را به خاطر یهودیانی که در آن منطقه زندگی می‌کردند ختنه کرد، زیرا همه می‌دانستند که پدرش «یونانی است.» حالا خیلی جالب است. شورای اورشلیم تازه تصمیم گرفته بود که غیریهودیان لازم نیست ختنه شوند. اما وقتی پولس در لستره است و تیموتائوس را برمی‌دارد و اولین کاری که با تیموتائوس می‌کند این است که او را ختنه می‌کند. پدرش یونانی و مادرش یهودی بود و پولس تیموتائوس را ختنه می‌کند. چرا او این کار را کرد وقتی شورای اورشلیم درست سال قبل اعلام کرد که غیریهودیان لازم نیست ختنه شوند؟ این ختنه نجات نیست که تیموتائوس نجات یابد. به عبارت دیگر، او برای نجات یافتن، برای مسیحی شدن ختنه نشد. حالا این تیموتائوس است، او برای یهودیانی که می‌دانستند مادرش یهودی و پدرش یونانی است، توهین‌آمیز نیست. این هیچ ربطی به نجات ندارد. این بیشتر به کنار آمدن با افرادی که قرار است در اطرافتان باشند مربوط می‌شود. بنابراین تیموتائوس به دلایل مصلحتی ختنه می‌شود، نه برای رستگاری یا لزوماً برای هیچ بیانیه الهیاتی مهمی. گذشته از این، این یک بیانیه الهیاتی است که می‌گوید: «هی، ما نمی‌خواهیم تو به مردم توهین کنی. تو قرار است خدمت کنی تا ختنه شوی.» بنابراین تیموتائوس در آن زمان ختنه می‌شود. بنابراین تیموتائوس اکنون به او می‌پیوندد و آنها به انطاکیه، قونیه و لستره می‌روند.

ج. سفر دوم تبلیغی: لوقا از ترواس [4:43-6:52]

پولس می‌خواهد به افسس برود. افسس در استان آسیا است. پولس می‌خواهد به استان آسیا برود، افسس شهر بزرگی است و پولس می‌خواهد به افسس حمله کند. در عوض، گفته شده است که روح اساساً آنها را از رفتن به آسیا باز می‌دارد. سپس پولس به سمت تروآ می‌رود. تروآ در شمال، در گوشه شمال غربی. در کنار تروی قرار دارد. اگر تا به حال نام تروی را شنیده باشید، *ایلیاد* و *ادیسه هومر را* دارید. پس اساساً در تروآ چه اتفاقی می‌افتد؟ در سفر دوم مبلغان مذهبی، لستره، او تیموتائوس را سوار می‌کند، همانطور که به سمت تروآ می‌رود، ناگهان این جمله "ما" را در کتاب اعمال رسولان می‌بینیم.

شب هنگام، پولس رؤیایی دید که مردی از مقدونیه ایستاده و به او التماس می‌کرد «به مقدونیه بیا و به ما کمک کن.» بعد از اینکه پولس رؤیا را دید، حالا یک کلمه مهم وجود دارد. بعد از اینکه پولس رؤیا را دید، «ما فوراً آماده شدیم.» این اعمال رسولان ۱۶:۱۰ در ترواس است که دعوت مقدونی وجود

دارد. آن مرد در رؤیایی که پولس در شب می‌بیند، می‌آید و می‌گوید: «به مقدونیه بیا و به ما کمک کن.» بنابراین پولس می‌داند که قرار است به مقدونیه برود. اما نکته جالب این است که ناگهان «ما» از اینجا شروع می‌شود. بنابراین این دومین سفر تبلیغی رسول است. ظاهراً وقتی او به ترواس می‌رسد، لوقا سوار می‌شود. بنابراین او تیموتائوس را در لستره سوار می‌کند و لوقا را در ترواس سوار می‌کند. ناگهان «ما» شروع می‌شود، که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم. بنابراین ترواس مهم است زیرا جایی است که او «این دعوت مقدونی را دریافت می‌کند. او اکنون قرار است برای دیدن اولین مسیحیان اروپایی در فیلیپی به اروپا برود. بنابراین اساساً او را در حال سفر به اروپا از آسیای صغیر و سوریه و اسرائیل می‌بینید.

د. دومین سفر تبلیغی: فیلیپی [6:52-16:22]

؛ ۵۲:۶-۲۲:۱۶؛ ۲امجی فیلیپی D ب: فقط ترکیب

خب، وقتی به فیلیپی می‌رسد چه اتفاقی می‌افتد؟ اول از همه، می‌دانیم که فیلیپی در مقدونیه است. مقدونیه اینجا قرار دارد. چه کس دیگری اهل مقدونیه است؟ اگر بگویم مقدونیه، چه کسی به ذهنتان می‌رسد؟ امیدوارم از اوایل دوره، فیلیپ مقدونی را به خاطر داشته باشید. فیلیپ مقدونی پدر اسکندر کبیر بود. بنابراین، نام فیلیپی از فیلیپ مقدونی گرفته شده است. بنابراین آنها وارد فیلیپی می‌شوند است که آنها کنار رودخانه می‌روند چون کنیسه‌ای وجود ندارد. در فیلیپی کنیسه‌ای وجود ندارد. جالب این چه چیزی به ما می‌گوید؟ برای ساختن یک کنیسه چه چیزی لازم است. در آن روزها، من معتقدم که برای ساختن یک کنیسه باید ده نفر از بزرگان، یعنی سرپرستان خانواده، وجود می‌داشتند. برای ساختن یک کنیسه باید ده نفر از سرپرستان خانواده وجود می‌داشتند و ظاهراً آنجا یهودیان زیادی نبودند، بنابراین آنها کنیسه‌ای نداشتند.

بنابراین آنها کنار رودخانه ملاقات می‌کنند و این زن که تازه مسلمان شده و اولین اروپایی تازه مسلمان شده است، اسمش لیدیا است. او فروشنده‌ی ارغوانی است. اهل تیتیرا است و ارغوانی می‌فروشد، که نشان می‌دهد او زن ثروتمندی است، زنی ثروتمند. لیدیا آنجاست، و بعد چه اتفاقی می‌افتد؟ بگذارید داستان را برایتان تعریف کنم.

این از اعمال رسولان فصل ۷:۱۶ به بعد است. من فقط داستان را روایت می‌کنم، این افراد هستند و این افراد دختری را دارند که تسخیر شده و دیو دارد. او می‌تواند آینده را پیشگویی کند و بنابراین آنها با این دختر کار می‌کنند و پول درمی‌آورند. آنها از بردگی این دختر پول در می‌آورند. او می‌آمد و از طریق این دیو به مردم می‌گفت که در آینده چه اتفاقی می‌افتد. خب، این دختر دنبال پولس و برنابا می‌آید. پولس بالاخره از اینکه او چیزهایی در مورد پولس و برنابا اعلام می‌کند خسته می‌شود. او کمی ناراحت می‌شود و برمی‌گردد و دیو را از این دختر بیرون می‌کند. بنابراین حالا این دختر برای این افراد که از او

برای پول درآوردن استفاده کرده بودند، بی‌ارزش است. وقتی به حساب کسی ضربه می‌زنید، آنها کاری می‌کنند. بنابراین اساساً دیوها از این دختر بیرون رانده شده‌اند. حالا او دیگر نمی‌تواند آینده را پیشگویی کند. بنابراین این افراد از کار خود بیکار شده‌اند.

بنابراین آنها پولس و سیلاس را به زندان می‌اندازند. بنابراین پولس به زندان انداخته می‌شود. آنها در زندان چه می‌کنند؟ آنها در زندان سرود می‌خوانند و خدا را ستایش می‌کنند "و وقتی صاحبان کنیز متوجه شدند که امیدشان برای پول درآوردن از بین رفته است، پولس و سیلاس را گرفتند و آنها را به بازار کشانند تا با مقامات روبرو شوند." حال، ظاهراً یک تعصب ضد یهودی در آنجا وجود دارد و اگر به عبارت "این مردان یهودی هستند" توجه کنید، تعصب منفی واقعی علیه یهودیان وجود دارد. کمتر از ده سرپرست خانوار در آنجا وجود دارد. این مردان یهودی هستند و با تبلیغ آداب و رسومی که برای ما رومیان پذیرفتن یا انجام آنها قانونی است، شهر ما را به آشوب می‌کشند. "به یاد داشته باشید که گفتیم مسیحیان اولیه به عنوان ملحد تلقی می‌شدند زیرا خدایی را می‌پرستیدند که شما نمی‌توانستید ببینید. آنها به عنوان آدمخوار طرد می‌شدند زیرا خون ارباب خود را می‌خوردند و بدن او را می‌خوردند. آنها به عنوان زنای با محارم تلقی می‌شدند زیرا با برادران و خواهران خود ازدواج می‌کردند. بنابراین می‌توانید این نوع تحریف را ببینید که «این مردان یهودی هستند و شهرها را به آشوب می‌کشند و از رسومی حمایت می‌کنند که پذیرش آنها برای ما رومی‌ها غیرقانونی است»

بنابراین پولس و سیلاس در زندان هستند و در نیمه شب سرودهای مذهبی می‌خوانند که ناگهان فرشته‌ای از جانب خداوند نازل می‌شود و درها را باز می‌کند و غل و زنجیر از آنها باز می‌شود. پولس و سیلاس آزاد می‌شوند و جالب است که ببینیم چه اتفاقی می‌افتد. شما یک نگهبان رومی دارید. حالا آن رومی چه کار می‌کند؟ در زندان باز است و آنها در طول مسیر لخت و کتک می‌خورند که جالب است. ناگهان زلزله شدیدی رخ داد. ناگهان همه درهای زندان باز شدند و زنجیرهای همه شل شد. زندانبان از خواب بیدار شد و وقتی دید درهای زندان باز است، شمشیرش را کشید و نزدیک بود خودش را بکشد زیرا فکر می‌کرد زندانبان فرار کرده‌اند. مسئولیت او محافظت از آن زندانبان بود. آن زندانبان آزاد می‌شوند و اگر فرار کنند، او می‌میرد. بنابراین او می‌خواهد خودش را بکشد تا اینکه توسط شخص دیگری، توسط فرماندار یا مقامات دولتی مورد آزار و اذیت قرار گیرد. بنابراین آنچه اتفاق افتاد این بود "که پولس فریاد زد: "به خودت آسیبی نرساند، همه ما اینجا هستیم

زندانبان چراغ خواست، به داخل هجوم برد و لرزان در برابر پولس و سیلاس افتاد و حالا این جمله‌ی کلاسیک است، این فصل ۱۶ آیه ۳۰ و بعد از کتاب اعمال رسولان است. «سپس ایشان را بیرون آورد و پرسید «و این یکی از واضح‌ترین سوالات در کتاب مقدس است، «ای آقایان، چه باید بکنم تا نجات یابم؟» «چه باید بکنم تا نجات یابم؟» «حالا شما یکی از واضح‌ترین پاسخ‌ها را دریافت می‌کنید، چه

باید بکنم تا نجات یابم، آن مرد فقط یک سوال ساده و صادقانه پرسید. آنها پاسخ دادند: «به خداوند عیسی مسیح ایمان بیاور و در خانه‌ات نجات خواهی یافت.» این یکی از واضح‌ترین جملات است، چه چیزی لازم است؟ «به خداوند عیسی مسیح ایمان بیاور و نجات خواهی یافت.» و این یکی از واضح‌ترین جملات است و در فیلیپی به این مرد که به عنوان زندانبان فیلیپی شناخته می‌شود، گفته می‌شود.

باید پرسیم، دیگران همیشه سعی می‌کنند به چه چیزی استناد کنند، به خداوند عیسی مسیح ایمان پس بیاورند و نجات یابند؟ همه می‌گویند: «بله، باید به عیسی ایمان بیاورید و این کار را هم انجام دهید. باید به عیسی ایمان بیاورید، بله، اما این کار را هم باید انجام دهید.» بنابراین همه از قبل مایلند چیزی را به آن جمله اعتقادی اضافه کنند و چیزی به آن اضافه کنند، و مثلاً من یکی از دوستان دانشجویم را داشتم که درگیر این فرقه شد که می‌گفت باید توسط کلیسای آنها غسل تعمید داده شوید، در غیر این صورت غسل تعمید داده نمی‌شوید و اگر غسل تعمید داده نمی‌شدید، نجات نمی‌یافتید. شما باید غسل تعمید می‌گرفتید تا گناهانتان بخشیده شود. و کاری که آنها انجام دادند این بود که از اعمال رسولان ۲:۳۸ استقاده کردند. بگذارید فقط این را بخوانم. اینکه باید غسل تعمید می‌گرفتید، در غیر این صورت نجات نمی‌یافتید. اعمال رسولان ۲:۳۸ می‌گوید: «ایمان بیاورید و برای آمرزش گناهان غسل تعمید بگیرید.» بنابراین باید برای آمرزش گناهان غسل تعمید بگیرید تا گناهانتان بخشیده شود. بعد چیزی که گفتند این بود: «نه، شما نمی‌توانید توسط کسی غسل تعمید بگیرید، باید توسط کلیسای ما غسل تعمید داده شوید.» می‌بینید که چقدر فرقه‌ای است؟ غسل تعمید هر کس دیگری و هر کلیسای دیگری معتبر نیست. شما باید توسط کلیسای ما غسل تعمید داده شوید. بنابراین آنها کسانی هستند که کنترل می‌کنند کسی به بهشت برود یا جهنم. آنها کسانی هستند که از طریق غسل تعمید خود آن را کنترل می‌کنند. این یک جهت‌گیری بسیار فرقه‌ای است. این دوست دانشجوی من با آنها درگیر شد و در واقع برگشت و برای من سخنرانی کرد که من نجات نیافته‌ام چون توسط آن کلیسا غسل تعمید نگرفته‌ام. والدین او نجات نیافته بودند چون توسط آن کلیسا غسل تعمید نگرفته بودند، بنابراین او با آنها رفت و سرانجام پس از چهار یا پنج سال فهمید که این چیز یک فریب است و اساساً از آن خارج شد. این یک عمل بسیار فرقه‌ای بود. شما باید در گروه ما باشید، در غیر این صورت مؤمن نیستید، مسیحی نیستید. بسیاری از کلیساها سعی می‌کنند این نوع مطالب را به روشی فرقه‌ای مطرح کنند.

این یکی دیگر از مواردی است که قبلاً وقتی داشتیم به زبان‌ها صحبت می‌کردیم، به آن اشاره کردم. جنبش وحدت که می‌گوید باید به زبان‌ها صحبت کنید، به خداوند عیسی مسیح ایمان دارد، اما شما نیز باید به زبان‌ها صحبت کنید، در غیر این صورت مسیحی واقعی نیستید. روح القدس واقعاً بر شما نازل نشده و شما را غسل تعمید نداده است. بنابراین برای مسیحی بودن باید به زبان‌ها صحبت کنید. و بنابراین این دوباره یک نوع فرقه‌گرایی است. برای رسیدن به بهشت باید ترفند ما را انجام دهید. و پولس می‌گوید

نه، نه. "برای نجات یافتن به چه چیزی نیاز دارید؟ باید به خداوند عیسی مسیح ایمان داشته باشید و نجات" خواهید یافت.

فکر می‌کنم یکی از بهترین مثال‌ها، مثال‌های متقابل این نوع فرقه‌گرایی، دزد روی صلیب را یادتان هست؟ دو دزد کنار عیسی روی صلیب بودند و وقتی عیسی در حال مرگ بود یادتان هست آن مرد گفت: «خداوندا، وقتی به پادشاهی خود رسیدی مرا به یاد بیاور.» عیسی گفت: «امروز با من در بهشت خواهی بود.» آیا آن مرد غسل تعمید داده شده بود؟ نه. آیا آن مرد به زبان‌های دیگر صحبت می‌کرد؟ نه. عیسی گفت: «امروز» چرا عیسی گفت: «امروز در بهشت خواهی بود.» او به عیسی مسیح ایمان آورد. او نجات یافت. بنابراین دزد روی صلیب هیچ کار دیگری جز ایمان به عیسی مسیح انجام نداد. این همان چیزی است که لازم است. رستگاری در مورد همین است.

ه. ماهیت ایمان [31:47-16:22]

فیلیپی، ماهیت باور – MJ را ترکیب کنید؛ ۲۳:۱۶-۴۷:۳۱؛ ۲ E ج فقط

حالا سوال پیش می‌آید. باور به چه معناست؟ باور چیست؟ باور به عیسی به چه معناست؟ این در واقع به چه معناست؟ می‌خواهم سه چیز را که در کلیسا به نوعی سنتی هستند، مطرح کنم. اول از همه، ایمان آوردن مستلزم دانستن حقایق است. شما باید به خداوند عیسی مسیح ایمان داشته باشید. باید بدانید که عیسی مسیح کیست. عیسی مسیح آمد، از یک باکره متولد شد، در فلسطین زندگی کرد، معجزات زیادی در حضور خدا و مردم انجام داد. عیسی برای گناهان ما مرد و در روز سوم دوباره برخاست و به آسمان صعود کرد و در دست راست خدای پدر قادر مطلق نشست و او می‌آید تا زندگان و مردگان را داوری کند. اگر هر یک از شما اعتقادنامه رسولان را می‌دانید، این چیزها را می‌دانید. این جوهره انجیل است. شما باید آن حقایق خاص را بدانید. عیسی برای گناهان ما مرد؛ او دوباره از نظر جسمی به زندگی برخاست. او به آسمان صعود کرد. حقایق خاصی وجود دارد که باید بدانید. بنابراین بخش اول باور، دانستن حقایق است. شما باید بدانید که عیسی کیست. برای اینکه به چیزی ایمان داشته باشی، باید در مورد آن چیز اطلاعات داشته باشی.

نکته دوم این است که شما باید اساساً آن را به عنوان حقیقت بپذیرید. کافی نیست که فقط بگویید من این حقایق را در مورد عیسی می‌دانم، بلکه باید بگویید که من این حقایق را می‌پذیرم که عیسی از مردگان برخاست، 500 نفر او را دیدند، 12 نفر او را دیدند، آن دو نفر در جاده عمواس او را دیدند، توماس او را دید که شک داشت و بعداً پولس او را دید. همه شرایط مختلف در محیط‌های مختلف در اورشلیم، در عمواس و در جلیل، در مکان‌ها و زمان‌های مختلف روز. او توسط افراد مختلف، زنان، مردان، زمینه‌های مختلف دیده شد. شما باید بپذیرید که این حقایق حقیقت دارند. آنها برای شما حقیقت

دارند که عیسی نه تنها به طور کلی مرد، بلکه عیسی برای گناهان شما مرد و به خدا برای آن بخششی که از طریق فداکاری بزرگ مسیح به جای شما حاصل می‌شود، اعتماد دارید. این چیزی است که آنها کفاره جایگزین می‌نامند، که مرگ مسیح جایگزین شما بود. بنابراین، وقتی ایمان می‌آورید، باید حقایق را بدانید و سپس بپذیرید که آن حقایق حقیقت دارند.

و سوم، چیزی است که شما آن را اعتماد می‌نامید. احتمالاً بهترین روشی که می‌توانم این را در کودکی نشان دهم این است که اعتماد به چیزی یعنی باور داشتن به آن و اعتماد بخشی از آن باور بودن وقتی بچه بودم، در جایی به نام برکهولتز در نیاگارا فالز نیویورک خانه‌ای بود، خانه‌ای خیلی کوچک با سقفی نسبتاً صاف. پدرم من را برد بالای پشت بام. احتمالاً آن موقع حدود سه سالم بود. من و پدرم روی پشت بام بودیم. او داشت چیزهایی را روی پشت بام تعمیر می‌کرد و من آنجا بودم و مادرم پایین. پدرم گفت بپر پایین پیش مادرت. از پشت بام بپر پایین و مادرت تو را می‌گیرد. کاری که من کردم این بود که با خودم فکر کردم "این خیلی باحال خواهد بود، می‌توانم در هوا پرواز کنم، پایین و مادرم من را می‌گیرد." بنابراین برگشتم و دوباره به خانه برگشتم و ناگهان شروع به دویدن کردم و با سرعت پایین آمدم و از پشت بام پریدم پایین و پرواز کردم و مادرم من را گرفت، من سه ساله بودم. بنابراین شروع کردم به دویدن از پشت بام خانه‌ام پایین آمدن و می‌خواستم بپریم پایین که ناگهان یک دست بزرگ به دستم خورد و پدرم بود، دستش را دراز کرد و پشت پیراهنم را گرفت و من را بلند کرد و گفت: «داری چه کار می‌کنی؟» «جواب دادم:» «تو به من گفتی بپریم پایین پیش مامان، پس من هم می‌پریم پایین. می‌خواستم پرواز کنم.» «او توضیح داد:» «من فقط شوخی می‌کردم. منظورم این نبود که تو از پشت بام بپری پایین. مادرت نمی‌تواند تو را بگیرد.» «بنابراین آن موقع بود که درس را یاد گرفتم، هرگز به پدرت اعتماد نکن. به هر حال، نکته این نیست. نکته اینجاست که اعتماد بود. اعتماد زمانی است که خودت را به حقایق بسپاری و بنابراین وقتی واقعاً جهشی از ایمان انجام می‌دهی. در واقع به آن حقایق اعتماد می‌کنی. من می‌دانم حقایق چیستند؛ من معتقدم که حقایق درست هستند و برای من هستند و حالا می‌خواهم به خودم به آن حقایق اعتماد کنم.

بنابراین سه جنبه از ایمان وجود دارد، سه روش مختلف برای نگاه کردن به آن. برای ایمان به خداوند عیسی مسیح، باید نجات پیدا کنید. لازم نیست این یا آن کار را انجام دهید. به خداوند عیسی مسیح ایمان بیاورید و نجات خواهید یافت.

حالا، سوال این است که آیا اعمال از آن ناشی می‌شوند؟ یعقوب خیلی سریع در یعقوب ۲ به ما می‌گوید که «ایمان بدون اعمال مرده است.» «بنابراین اگر شخصی به شما بگوید که ایمان دارد و به نظر نمی‌رسد که عیسی را در زندگی خود منعکس کند، این نیز یک مشکل اساسی است. بنابراین باید در این مورد بسیار مراقب باشید. بگذارید در حالی که اینجا هستیم، در مورد ایمان و معنای آن صحبت کنم. فرد

خود را به آنچه که به آن ایمان دارد، می‌سپارد و این بر نحوه زندگی او تأثیر می‌گذارد. ایمان بدون اعمال همانطور که می‌گویند مرده است.

داستانی درباره مردی به نام پروبو برایتان تعریف می‌کنم. من ده سال در یک زندان فوق امنیتی در زندان ایالتی ایندیانا کار کردم. روزها در کالج گریس تدریس می‌کردم و شب‌ها کن‌تی‌لور، یکی از دوستانم که در گریس تدریس می‌کرد، سوار ماشین می‌شدیم و یک ساعت و نیم تا این زندان رانندگی می‌کردیم. بعد از هفت دروازه وارد زندان می‌شدیم، آنجا فوق امنیتی بود. دیوارهایی به ارتفاع ۴۰ فوت و ضخامت ده فوت. فکر می‌کنم در سال ۱۸۶۳ یا چیزی حدود زمان جنگ داخلی ساخته شده بود. خیلی قدیمی بود. فوق امنیتی بود؛ اینجا جایی است که همه آدم‌های بزرگ می‌روند. حکم حبس ابد برایشان صادر شده بود، سی و پنج سال، ۲۵ سال، از این نوع احکام. من در زندان با مردی آشنا شدم که اسمش پروبو [جون شولتز] بود. اسمش پروبو در زندان بود. او یک کهنه سرباز ویتنام بود. بگذارید کمی از داستان را برایتان تعریف کنم. روی نوار ضبط شده است، می‌تواند کمی بیشتر ادامه داشته باشد. او یک در (DMZ) کهنه سرباز ویتنام بود، در نیروهای ویژه آموزش دیده بود و بنابراین یک منطقه غیرنظامی ویتنام وجود داشت که اساساً او را در آن طرف منطقه غیرنظامی رها می‌کردند، جایی که قرار نبود باشد. بنابراین این مرد قرار نبود آنجا باشد، اما او را آنجا رها کردند و اساساً یک چاقو در دستانش گذاشتند، او اسلحه نداشت. او نمی‌توانست اسلحه داشته باشد زیرا اگر اسلحه داشت و شلیک می‌کرد، سر و صدا ایجاد می‌شد و مردم متوجه می‌شدند که او آنجاست. بنابراین آنها یک چاقو در دستانش دادند و به او آموزش دادند که چگونه مردم را بکشد. بنابراین آنها پشت منطقه غیرنظامی پیاده شدند و او در آن روزها وارد شد و تعدادی از این ویت‌کنگ‌ها را کشت. وقتی به آمریکا برگشت، یک قهرمان بود. منظورم این است که این مرد بسیار آموزش دیده است، در کاری که انجام می‌دهد بسیار خوب است، او زنده ماند و برگشت و اگر چیزی در مورد جنگ ویتنام بدانید، در این مورد حرفی برای گفتن دارد.

او به آمریکا برگشت، یک شب در یک بار بود و دو نفر او را کتک زدند. خب، به شما می‌گویم، شما نمی‌خواهید پروبو را کتک بزنید چون این مرد در کارش خیلی خوب است و بارها این کار را کرده است. او یک نظامی بسیار مدال‌آور و یک رژه نظامی بود و از آمریکا مدال‌های زیادی دریافت کرده بود. او در یک بار بود، این دو نفر او را کتک زدند و او به گذشته نگاه کرد، او فقط کاری را که انجام می‌دهد انجام می‌دهد چون این درست مثل رفلکس با او است و این می‌شود که دو نفر در کنارش کشته می‌شوند. او هر دو نفر را با دستانش کشت. او اکنون به اتهام قتل دستگیر شده و به سی و پنج سال زندان می‌رود. او در زندان بود، وقتی در زندان بود حدود ۵۵ سال داشت. وقتی آزاد شد حدود ۵۵ سال داشت. من او را احتمالاً از ۴۵-۵۵ سالگی می‌شناختم. هیچ کس در زندان با پروبو سر و کله نمی‌زد، همه می‌دانستند که او چه کاری می‌تواند انجام دهد و فقط می‌گفتند "بله، آقای پروبو." او تمام بدنش خالکوبی

داشت، او از نوع فرشته‌های جهنمی هارلی دیویدسون بود. هیچ‌کس با پروبو کاری نداشت چون می‌دانستند چه نقشه‌ای دارد.

او در کلاس من شرکت می‌کرد، مسیحی نبود و هرگز یادداشت‌برداری نمی‌کرد. کلاس عهد عتیق بود، هرگز در کلاس یادداشت‌برداری نمی‌کرد. او همیشه از من سوالاتی می‌پرسید که به نوعی ضد کتاب مقدس بودند، انگار که سعی دارد کتاب مقدس را رد کند. به عنوان مثال، کتاب مقدس می‌گوید که خفاش‌ها پرنده هستند و البته خفاش‌ها پرنده نیستند. پس چطور ممکن است لایوان به دلیل نحوه طبقه‌بندی چیزها درست گفته باشد. او چندین بار من را با "اشتباهات" کتاب مقدس روبرو کرده بود. ما در مورد آن صحبت کردیم و واقعاً خوب بود. برای من خوب بود و امیدوارم برای او هم خوب باشد.

او از زندان آزاد شد و من به یاد دارم که ترس را در چشمانش دیدم، اولین باری که ترس را در چشمانش دیدم زمانی بود که او اشاره کرد، او در آن زمان حدود ۵۵ سال داشت و می‌دانست. این مرد بسیار باهوش بود. او هرگز در کلاس عهد عتیق من یادداشت‌برداری نکرد. وقتی آن آزمون را دادم، با خودم فکر کردم، "بسیار خب، پروبو، من تماشایت می‌کنم که کلاغ می‌خوری، چون قرار است در آزمونی که هیچ یادداشتی بر نداشته‌ی شرکت کنی. قرار است در این آزمون رد شوی." او در آزمون شرکت کرد و بالاترین نمره کلاس را گرفت. مشکل پروبو این بود که او گوش تصویری داشت. هر چیزی که می‌گفتی، می‌توانست آن را کلمه به کلمه به خاطر بسپارد. او می‌توانست آنچه را که من می‌گفتم، کلمه به کلمه برای من نقل کند. من نمی‌توانستم آنچه را که گفتم به خاطر بیاورم. او می‌توانست آن را کلمه به کلمه نقل کند. ارتش او را آموزش داده بود، وقتی دستوراتی می‌گرفت، هیچ چیز نوشته نشده بود، همه چیز در ذهنش بود. دستورات آنجا بودند، او آنها را به خاطر می‌آورد. باور نکردنی بود که چه چیزی را می‌توانست به خاطر بسپارد.

وقتی قرار بود از زندان آزاد شود، اولین باری بود که ترس را در چشمانش دیدم، چون می‌دانست سی و پنج سال است که در زندان است. می‌دانست که دنیای بیرون تغییر کرده است. او مرد بسیار بسیار باهوشی بود. از زندان آزاد شد. من به جایی به نام کالج گوردون در ماساچوست آمدم. برای پروبو دعا می‌کردم و او همیشه به من می‌گفت که قرار است با هارلی‌اش مرا به وجد بیاورد و روزی من به غرش این هارلی گوش خواهم داد، اگر تا به حال شنیده باشید، می‌دانید چه می‌گویم. او قرار بود مرا به وجد بیاورد و فکر می‌کردم که قرار است به کالج گریس برگردد، اما من به گوردون نقل مکان کرده بودم، بنابراین همیشه فکر می‌کردم که روزی قرار است در فراست هال صدای این هارلی را بشنوم. وقتی رئیس جمهور این مرد خالکوبی شده بزرگ را ببیند، از شدت ترس یا چیزی شبیه به این، از خود می‌پراند. من هرگز این را نشنیدم و سال‌ها برای او دعا کردم که مسیح به زندگی‌اش بیاید و او مسیحی شده باشد.

معلوم شد کسی به من چیزی نگفته، چون الان هزار مایل از جایی که قبلاً تدریس می‌کردم، فاصله دارم. پروبو مُرد، داشت موتورسواری می‌کرد، کتتش گیر کرد و با سرعت ۵۵/۶۰ مایل در ساعت از موتور به گارد ریل پرتاب شد و فوراً مُرد. هیچ‌کس به من چیزی نگفت، خیلی عصبانی بودم. انگار داشتم برای این یارو که دو سال بود مرده بود دعا می‌کردم و هنوز هم برایش دعا می‌کنم. مشکل این عکس چیه؟ چرا کسی به من نگفت؟

در آتلانتا صحبت می‌کردم و مردی به نام ران ETS من در یک کنفرانس بودم. باید در کنفرانس کلاتر بود که از دوستان من بود و ما برای ناهار بیرون رفتیم و من و ران درباره گذشته صحبت کردیم و وقتی داشتم از آنجا بلند می‌شدم، رو به من کرد و گفت: «جان شولتز - پروبوی پیر - را یادت هست؟» گفت: «بله، فکر می‌کنی من از دست شما بچه‌ها در گریس خیلی عصبانی بودم که هرگز به من نگفتید که او مرده است و من برایش دعا می‌کردم. هر وقت به آن فکر می‌کنم، بغض گلویم را می‌گیرد.»

من و ران دوباره نشستیم و او گفت که روش کار پروبو این‌طور است. من هرگز نتوانستم بفهمم چون او در واقع با یک دختر مسیحی ازدواج کرد. نمی‌توانستم بفهمم که چرا پروبو با یک دختر مسیحی ازدواج کرد. فکر می‌کردم یک جای کار می‌لنگد. ران به من گفت که پروبو مسیحی شده است، اما به کسی نگفت که مسیحی است. او می‌خواست مردم با تغییر در زندگی‌اش بدانند که او مسیحی است. او نمی‌خواست دینش را لو بدهد و آن را جلوی صورت شما بچسباند و بگوید: «اوه، بله، من فرمول کوچک را گفتم.» «نه، او گفت: مسیح زندگی من را تغییر داده است و افرادی که من را می‌شناسند می‌دانند که تفاوتی وجود دارد زیرا زندگی من تغییر کرده است.» او هرگز واقعاً اعلام نکرد که مسیحی شده است، اما زندگی‌اش تغییر کرده بود و به همین دلیل با یک دختر مسیحی ازدواج کرد. بنابراین پروبو مسیحی شد. اعتقاد او به مسیح، او خود را وقف آن باورها کرد و آن باورها زندگی او را تغییر دادند - زندگی او را تغییر دادند. در این مورد چیزی برای گفتن وجود دارد. کلمات ارزان هستند. بگذارید زندگی شما، تغییر زندگی شما، مسیح را منعکس کند. اونوقت دیگه مردم نمی‌تونن بهت بگن ریاکار. تو داری جای پای عیسی مسیح رو می‌گیری. و مسیح زندگیش رو عوض کرد. پس اگه وقتی به بهشت رسیدیم و یه نفر رو اون بالا دیدی که با موتور هارلی‌اش این‌ور و اون‌ور می‌چرخه و دنبال من می‌گرده که با موتور هارلی‌اش ور برم، فقط بهش بگو هیلدبرانت اونجا دم دروازه‌های پرلی منتظرته و به پروبو بگو بیاد بیرون و منو ببره تا باهش برم. ببخشید، خیلی عجیب بود.

نکته این است که برای نجات یافتن چه باید بکنم؟ به خداوند عیسی مسیح ایمان بیاور و نجات خواهی یافت. این انجیل از اعمال رسولان ۱۶:۹، زندانبان فیلیپی است. برای نجات یافتن چه باید بکنم؟ جالب است که در فرهنگ ما چگونه اکنون اوضاع تغییر کرده است. مردم نمی‌خواهند در مورد انجیل یا نجات یافتن "صحبت کنند. آنها می‌خواهند در مورد چیزهایی مانند عدالت اجتماعی یا انجام کارهای "

دیگر صحبت کنند و بنابراین اتفاقی که می‌افتد این است که این تغییر بزرگ رخ داده است، به نظر من از انجیل "سنتی" که فرد باید به خداوند عیسی مسیح ایمان داشته باشد تا نجات یابد، به نجات زمین مادر یا عدالت اجتماعی تغییر کرده است، وگرنه از این اهداف سوءاستفاده می‌کنیم. سپس سعی می‌کنیم آنها را به هم ربط دهیم و تقریباً دیگر از انجیل شرمند هستیم، اما عدالت اجتماعی قهرمان با فرهنگ ما بسیار سازگار است. فرهنگ ما عاشق کمک به فقرا است و بنابراین تا زمانی که دهانمان را در مورد انجیل بسته نگه داریم، به عنوان مسیحی مورد تحسین قرار می‌گیریم. فکر می‌کنم باید واقعاً مراقب تغییراتی باشید که اکنون در فرهنگ ما در حال رخ دادن است. چیزی که من می‌پرسم: انجیل چیست؟ به خداوند عیسی مسیح ایمان بیاورید و نجات خواهید یافت. این واقعاً مهم است، باشه. یادتان هست که گفتیم، «بر اصول اصلی تأکید کنید.» «این یکی از اصول اصلی است. ایمان به عیسی به چه معناست؟ یعنی چه؟ دانستن حقایق، پذیرفتن حقایق به عنوان حقیقت و اعتماد به خود بر اساس آن حقایق، سپس قدم گذاشتن در جای پای عیسی.

خب، اون زندانبان فیلیپی هست، لیدیا فروشنده‌ی لباس بنفش. بعدش چی میشه؟ بعدش با کامیون از فیلیپی میاد بیرون. راستی، یه چیزی رو یادم رفت، حدس بزن چی میشه، تو فیلیپی ایستگاه «ما» هست. ظاهراً لوقا از تروآس به فیلیپی رفته. بعد وقتی که به فیلیپی میرسه، یهو «ما» می‌ایسته. پولس به تسالونیک می‌ره اما بعدش «او» «این کار رو کرده و» «او» «اون کار رو کرده دیگه نه ما. پس ظاهراً لوقا تو سفر دوم بشارتی از تروآس به فیلیپی میره و اونجا توقف می‌کنه.

ه. تسالونیک و بیریه [33:52-31:47]

تسالونیک تا قرن‌تس MJ؛ ۴۷:۳۱-۴۸:۴۸؛ EG۲ د. ترکیب

خب، در تسالونیک چه اتفاقی می‌افتد؟ وقتی به تسالونیک می‌رسند، طبق رسم، پولس به کنیسه می‌رود. این اعمال رسولان ۱۷:۵ است. در سه روز سبت، او با استفاده از کتاب مقدس با آنها استدلال می‌کرد و توضیح می‌داد و ثابت می‌کرد که مسیح باید رنج می‌کشید و از مردگان برمی‌خاست. یونانیان خداترس و زنان سرشناس وقتی زنان خداترس ایمان می‌آورند، یهودیان حسادت می‌کنند و اتفاقی که می‌افتد این است که آنها به خانه یاسون، جایی که پولس اقامت دارد، حمله می‌کنند. پولس در خانه یاسون اقامت داشت. سپس یهودیان جمعیتی را تشکیل می‌دهند و به خانه یاسون حمله می‌کنند. پولس اساساً از در پشتی بیرون می‌زند و فرار می‌کند. بنابراین تسالونیک امروزی را می‌توان تسالونیک مدرن نامید. آنها به خانه یاسون حمله می‌کنند. پولس فرار می‌کند، از آنجا خارج می‌شود و فرار می‌کند. اتهام آنها علیه او این بود که او می‌گفت به جای قیصر، پادشاه دیگری به نام عیسی وجود دارد. بنابراین آنها بر این اساس به دنبال پولس هستند.

حالا وقتی به بیریه می‌رسند، بیریه این مکان ویژه است. بسیاری از شما درباره کلیساهای کوچک کتاب بیریه شنیده‌اید. بیریه در پایین جاده تسالونیک‌کی قرار دارد. این سه شهر در مقدونیه در شمال مقدس یونان هستند. در کتاب مقدس آمده است: «اهل بیریه از تسالونیک‌کی‌ها نجیب‌تر بودند زیرا پیام را با اشتیاق فراوان پذیرفتند.» این چیزی است که بیریبایی‌ها به آن معروف بودند. وقتی می‌گویید کلیسای کوچک کتاب مقدس بیریه یا مطالعات کتاب مقدس بیریه، «آنها به این معروف هستند که هر روز کتاب مقدس را بررسی می‌کنند تا ببینند آیا آنچه پولس گفته درست است یا خیر.» بنابراین بیریبایی‌ها به خود افتخار می‌کنند که کتاب مقدس را بررسی می‌کنند تا ببینند آیا چیزها درست هستند یا خیر. این یک چیز نجیب است. آنها نجیب‌تر از مردم تسالونیک‌کی بودند که به خانه جیسون حمله کردند.

ف. آتن [40:20-33:52]

سپس پولس، سیلاس و تیموتائوس را در آنجا ترک می‌کند و به آتن می‌رود. بنابراین پولس از مقدونیه به آتن می‌رود. آتن مشهورترین شهر یونان است. اینجا جایی است که پولس در تپه مارس با فیلسوفان در تپه مارس در اعمال رسولان ۱۷ صحبت می‌کند. اجازه دهید فقط بخشی از این اعمال رسولان ۱۶:۱۷ را بخوانم. «همه آتنی‌ها و خارجی‌هایی که در آنجا زندگی می‌کردند، وقت خود را در آنجا صرف صحبت کردن و گوش دادن به آخرین ایده‌ها می‌کردند.» آتن خانه بزرگ سقراط بود. آتن مکان بزرگ افلاطون، ارسطو، متفکران بزرگ و فیلسوفان بزرگ بود. سپس پولس می‌گوید: «همانطور که قدم می‌زدم، با دقت به اشیاء مورد پرستش شما نگاه کردم و محرابی با کتیبه «خدای ناشناخته» یافتم. اکنون آنچه را که شما به عنوان چیزی ناشناخته می‌پرستید، به شما اعلام خواهم کرد. خدایی که جهان را آفریده است، توسط دست‌های انسان [ساخت بت] خدمت نمی‌شود. در او ما زندگی می‌کنیم و حرکت می‌کنیم و وجود داریم، همانطور که برخی از شاعران خودتان گفته‌اند که ما فرزندان او هستیم.» این «ما در او زندگی می‌کنیم و حرکت می‌کنیم و هستی خود را داریم» نقل قولی از آراتوس، یکی از شاعران یونانی است. «ما فرزندان او هستیم. بنابراین، از آنجایی که ما فرزندان خدایان هستیم، نباید فکر کنیم که وجود الهی مانند نقره یا طلا یا سنگ است.» او در آن زمینه‌ها نیز از اپیمنیدیس نقل قول می‌کند.

بنابراین سوال این است: پولس اینجا چه می‌کند؟ و سپس این سوال بزرگی است که ترتولیان می‌پرسد: اورشلیم چه ارتباطی با آتن دارد؟ این تنش بین اورشلیم، یعنی جایگاه دین، و آتن، جایگاه فلسفه است. معلوم می‌شود که پولس به اندازه کافی با فرهنگ یونانی تعامل داشته است که مثلاً مجسمه را به خدای ناشناخته می‌برد و می‌گوید الان می‌خواهم آن را به شما اعلام کنم. او از آنچه در فرهنگ آنها وجود دارد برای تبلیغ مسیح به آنها با استفاده از چیزهایی که با آنها آشنا هستند استفاده می‌کند. بنابراین او از آراتوس نقل قول می‌کند و از اپیمنیدیس نقل قول می‌کند که از این نویسندگان یونانی نقل قول می‌کند. پولس

مرد بسیار بسیار باهوشی است و این موضوع را دریافته و سپس از آن به عنوان مکانی برای ارتباط، یک حلقه اتصال، بین مسیح خود که قرار است موعظه کند و فرهنگ آنها استفاده می‌کند. بنابراین این پیشنهاد برای مسیحیان مهم است که از فرهنگی که در آن زندگی می‌کنیم بسیار آگاه باشند. آیا به عنوان یک مسیحی مهم است که از فرهنگ آگاه باشیم و بتوانیم از چیزهای موجود در فرهنگ برای تبلیغ مسیح استفاده کنیم؟

آیا باید فلسفه بدانیم؟ آیا باید فلسفه زمان خود را بدانیم تا مسیح را اعلام کنیم؟ پاسخ این است: بله. جایی مثل کالج گوردون همین است، هنرهای آزاد که در آن به طور جدی فلسفه می‌خوانیم. ما اینجا فیلسوفان فوق‌العاده‌ای داریم. در فلسفه‌آموزی شما، یک فرهنگ چه می‌گوید و چه تأثیرات عمده‌ای بر این فلسفه دارد. فلسفه‌های اساسی عصر ما چیستند و شما به عنوان یک مسیحی چگونه با آنها تعامل می‌کنید. برخی از فلسفه‌ها، حتی همانطور که پولس گفت، درست هستند. آیا ممکن است یک فرد غیرمسیحی از نو زاده نشده، چیزهای درستی بگوید؟ یا البته که همینطور است. بنابراین شما فلسفه می‌خوانید و آن را مرتب می‌کنید. چه چیزهایی درست هستند، چه چیزهایی درست نیستند؟ چه چیزهایی واقعاً مانع درک فرهنگ ما از مسیح می‌شوند؟ در چه مقطعی می‌توانیم بر اساس آن حمله کنیم و استدلال کنیم؟

آیا برای درک فرهنگمان و تبلیغ مسیح، تاریخ می‌خوانید؟ ما اینجا کلاس‌های زبان انگلیسی داریم؛ کلاس‌های ارتباطات هم داریم. آیا لازم است انجیل را در این رسانه‌های دیجیتال جدید بیان کنیم؟ این یکی از چیزهایی است که من واقعاً به شدت بر آن تأکید دارم که ما به عنوان مسیحی باید این رسانه دیجیتال را که در فرهنگ ما از نظر گوش دادن با هدفون و تماشای تلویزیون، تبلت، تلفن، رایانه شخصی و لپ‌تاپ بسیار مهم است، درک کنیم. هر چه که باشد، ما اساساً از این رسانه دیجیتال استفاده می‌کنیم و ما به عنوان مسیحی باید بفهمیم که چگونه در این رسانه جدید ارتباط برقرار می‌کنیم، بنابراین ارتباطات را مطالعه می‌کنیم.

ما اینجا از موسیقی، هنر و انواع اشکالی که درک می‌کنیم و با آنها کار می‌کنیم استفاده می‌کنیم. این اساس آموزش مسیحی است، اساساً اگر بخواهید آن را در یک جمله بیان کنید، فکر می‌کنم آرتور هومز احتمالاً بهترین کار را انجام داده است. او در این کار کاملاً باورنکردنی بود. "همه حقیقت، حقیقت خداست." همه حقیقت، حقیقت خداست و بنابراین ما علوم، زیست‌شناسی، شیمی و فیزیک را انجام دادیم، نه به عنوان افرادی که از این رشته‌ها می‌ترسند که بر دینشان تأثیر بگذارند. خدا خالق علم است. بنابراین بله، من می‌خواهم بتوانم علم را به عنوان یک مسیحی از دیدگاه بیولوژیکی، شیمیایی و از نوع فیزیک درک کنم. این حتی در ریاضیات، که زبان جهان است، صادق است. برای درک این موضوع و ارائه درکی از نحوه عملکرد کیهان و نحوه نظم چیزها و نحوه ساخت ریاضی چیزها. این واقعاً باورنکردنی است. به همین دلیل است که ما هنرهای آزاد را انجام می‌دهیم.

سپس پولس در آتن با فیلسوفان بسیار روان و به زبان خودشان صحبت می‌کند. او به زبان خودشان، زبان بت‌هایی که می‌پرستیدند و به زبان شاعران و فیلسوفانشان صحبت می‌کند و بنابراین ما نیز باید از فرهنگ خود آگاه باشیم. این نوعی پایه و اساس برای یکی از افراد حاضر در این دانشگاه است که می‌تواند خیلی بهتر از من استدلال کند. این پایه و اساس، پذیرش قابل توجه هنرهای آزاد است. اورشلیم چه ربطی به آتن دارد؟ همه چیز

قرن‌تیان [48:48-40:20]

پولس از آتن به قرنتس می‌رود. ما کمی بیش از حد به برخی از این موارد دیگر پرداخته‌ایم. قرنتس جایی است که پولس در سفر دوم تبلیغی خود به مدت یک سال و نیم در آنجا اقامت می‌کند. اینجا جایی است که پولس در قرنتس مستقر می‌شود. بنابراین برای سفر دوم تبلیغی، او از انطاکیه در سوریه شروع می‌کند، از تمام شهرها عبور می‌کند، تیموتائوس را در لستره سوار می‌کند. او به تروآس می‌رود و لوقا را سوار می‌کند. او به مقدونیه و فیلیپی می‌رود و با این زندانبان فیلیپی برخورد می‌کند. در تسالونیک به خانه یاسون حمله می‌شود. در بیریه، آنها کتاب مقدس را مطالعه می‌کنند. سپس او به آتن می‌آید، کار خود را در آنجا انجام می‌دهد، سپس به قرنتس می‌رود. وقتی به قرنتس می‌رسد، یک سال و نیم در آنجا می‌ماند. بنابراین سفر دوم تبلیغی تقریباً دو سال در قرنتس است.

حالا وقتی او در قرنتس است، به اعمال رسولان ۱: ۱۸ می‌رسیم و در ادامه آن آمده است: «پس از این، پولس آتن را ترک کرد و به قرنتس رفت. در آنجا با یهودی‌ای به نام آکیلا آشنا شد. او اهل پونتئوس بود که اخیراً از ایتالیا آمده بود.» حالا چرا آکیلا از ایتالیا آمده بود؟ نام همسرش پریسیلا بود. بنابراین اینجاست که آکیلا و پریسیلا را داریم. آکیلا مرد است و پریسیلا همسر. کلودیوس حدود سال ۴۹ میلادی بود، من از تاریخ دقیق مطمئن نیستم. کلودیوس تصمیم گرفت یهودیان را از روم اخراج کند. بنابراین در اینجا این یهودستیزی را حتی در کلودیوس امپراتور می‌بینیم که به آنها دستور داد روم را ترک کنند. بنابراین آکیلا و پریسیلا روم را که در اینجا بود ترک کردند و به قرنتس آمدند. دوباره ارتباط بین روم و قرنتس را به یاد داشته باشید. گفتیم ملوانان به جای اینکه در سراسر پلپونز دریاوردی کنند، به اینجا، در این بندر زیبا می‌آیند و سپس بار خود را خالی می‌کنند و از این تنگه هفت مایلی از یک طرف به طرف دیگر عبور می‌کنند و سپس به سمت افسس می‌روند. شما خودتان را از سفر در اطراف این خط ساحلی صخره‌ای نجات می‌دهید و فقط به اینجا می‌روید و بار خود را خالی و بارگیری مجدد می‌کنید و می‌توانید عبور کنید. بنابراین او در آنجا با پریسیلا و آکیلا ملاقات می‌کند.

پس باید بگوییم او چه کار می‌کند؟ او در واقع چادر می‌دوزد، ظاهراً پریسیلا و آکیلا چادر می‌دوزند. اینجا جایی است که پولس چادر می‌دوزد. بسیاری از مسیحیان می‌گویند که آنها چادر می‌دوزند.

این یعنی چه؟ یعنی مثلاً در افغانستان، یادتان هست که یک مبلغ مذهبی آنجا بود که واقعاً کشته شد. این واقعاً شرم‌آور بود. اما او به مدت ۲۸ سال در افغانستان مبلغ مذهبی بود، فکر می‌کنم او چشمپزشک بود. به عبارت دیگر، او به مردم افغانستان در بینایی‌شان کمک می‌کرد. او یک چشمپزشک بود که در افغانستان کار می‌کرد. فکر می‌کنم طالبان او را دستگیر کردند، او را سلاخی کردند و کشتند. این فقط چند سال پیش بود. چه اتفاقی افتاد، او در افغانستان چه کار می‌کرد؟ بله، او به نوعی یک مبلغ مذهبی بود، اما در واقع او چادر می‌دوز بود. او در واقع در ارائه خدمات چشمپزشکی به آنها کار می‌کرد.

من چند تا از دوستان دانشجو از دانشگاه سابقم که در گریس کار می‌کردم، داشتم که به آلمان رفتند، فکر می‌کنم یکی از آنها معمار بود، یکی مهندس بود و مطمئن نیستم نفر سوم چه بود. این سه نفر با هم جمع شدند و گفتند بیایید با هم برویم و مبلغ مذهبی در آلمان شویم. کاری که آنها کردند این بود که از پیشینه معماری خود برای کار در آلمان استفاده کردند. نفر دیگر مهندس بود و به عنوان مهندس در آلمان کار می‌کرد. او احتمالاً مرسدس بنز را طراحی می‌کرد. او در آنجا به عنوان مهندس کار می‌کرد و سپس با کلیساهای آلمان همکاری می‌کرد. به این کار «چادرسازی» می‌گویند. از روی این گذرگاه در قرن نهم ساخته شده است که پاول پریسیلا و آکیلا چادر می‌دوختند و این کاری بود که آنها انجام می‌دادند.

من تا حدودی روش آموزش یهودی در آمریکا را دوست دارم. در مدارس یهودیان فرزندان خود را با تورات آموزش می‌دهند، اما به آنها یک مهارت عملی نیز می‌دهند. مثلاً عیسی، پسر نجار نامیده می‌شد، اما اگر به برخی از قسمت‌ها که فکر می‌کنم در انجیل مرقس است، نگاه کنید، می‌گوید خود عیسی نجار بود. بنابراین اتفاقی که افتاد این بود که پدر حرفه داشت و فرزند حرفه پدرش را یاد می‌گرفت. او همچنین تورات و روش‌های تفکر را یاد می‌گرفت. اما آنها همچنین یک مهارت را یاد می‌گرفتند. بنابراین فکر می‌کنم در زندگی مهم است که هر دوی آنها را به دست آوریم.

می‌دانم وقتی دبیرستان را می‌گذراندم؛ مسیر شغلی به عنوان غیرآکادمیک و پایین‌تر از سطح ما قرار داده شد. بعد می‌فهمید که نمی‌توانید شغلی پیدا کنید. بنابراین خوب است که مهارت‌های عملی و واقع‌بینانه داشته باشید. یهودیان مردم را هم از نظر ذهنی و هم از نظر مهارت در دستانشان آموزش می‌دهند. بنابراین پولس چادر دوز بود. پولس یک خاخام بود و زیر نظر غمالائیل آموزش دیده بود، اما می‌دانست چگونه چادر بدوزد. او در قرن نهم از خودش حمایت مالی می‌کرد. این موضوع بعداً در دوم قرن نهم مطرح خواهد شد، او گفت: من به شما اجازه ندادم از من حمایت کنید. قرن نهم به خاطر ثروتش

شناخته شده بود. او گفت: «من هیچ یک از ثروت شما را نمی‌گیرم زیرا نمی‌خواهم این مانع خدمت من در اینجا با شما شود.» بنابراین برخی فکر می‌کنند: «شما برای پول گرفتن به اینجا آمدید. من در حالی که اینجا بودم چادر می‌دوختم و از خودم حمایت می‌کردم.» بنابراین پولس بسیار مستقل بود. پولس یک مبلغ مذهبی رسمی مثل من که یک مبلغ مذهبی هستم و همه شما باید از من حمایت کنید، نبود، چون من یک مبلغ مذهبی بزرگ هستم. نه، پولس با دستانش کار می‌کرد، از خودش حمایت می‌کرد و به امور رسیدگی می‌کرد. بنابراین این در قرن‌تس است. پریسیلا و آکیلا، خدمت او در آنجا با آنها بود و او یک سال و نیم را در قرن‌تس گذراند. بنابراین کلیسای قرن‌تس قرار است موضوع مهمی باشد.

حالا، وقتی او در قرن‌تس است، تیموتائوس و سیلاس از تسالونیک می‌آیند. بنابراین اتفاقی که می‌افتد این است که پولس سپس در سفر دوم بشارتی از قرن‌تس، نامه‌هایی به تسالونیکیان می‌نویسد. او بیش از یک سال آنجا خواهد بود و اول و دوم تسالونیکیان را تا مردم تسالونیک می‌نویسد. شما با نوشتن نامه‌های پولس به تسالونیکیان از قرن‌تس مواجه می‌شوید.

نکته دیگری که باید در این مرحله بپرسیم این است که چرا پولس اینقدر مدت طولانی در قرن‌تس ماند؟ معمولاً در شهرهای دیگر، پولس کتک می‌خورد و مجبور می‌شد برای نجات جاننش فرار کند. اتفاقی که در قرن‌تس می‌افتد این است. او به کنیسه می‌رود و در آنجا موعظه می‌کند و کریسپوس، رهبر کنیسه، مسیحی می‌شود. رهبر کنیسه، مسیحی می‌شود. سوستنیس که رهبر کنیسه نبود، اما شخص دیگری می‌آمد و برای پولس در دسر درست می‌کرد. بنابراین داستان پولس را جلوی گالیو تعریف می‌کند. گالیو فرماندار است. بنابراین سوستنیس، پولس را به دادگاه غیریهودیان می‌کشانند. اما وقتی گالیو فرماندار این را می‌بیند، می‌گوید: «اینها یک مشیت یهودی دعوایی هستند.» او می‌گوید: «من نمی‌خواهم درگیر این موضوع شوم.» بنابراین آنها را از دادگاه بیرون می‌کند. او اتهامات را رد می‌کند. بنابراین سوستنیس با اتهاماتی علیه پولس می‌آید، گالیو فرماندار او را از دادگاه بیرون می‌کند و می‌گوید: «از اینجا برو بیرون.» این آشغال است. من نمی‌خواهم با این موضوع سر و کله بزنم.» او را بیرون می‌کند. اتفاقی که برای سوستن می‌افتد این است که به جای اینکه پولس کتک بخورد، سوستن کتک می‌خورد. بنابراین پولس تبریئه می‌شود، در حالی که آن شخص دیگر آن دفعه کتک خورده بود. پولس می‌گوید من اینجا را دوست دارم، قرار است مدتی اینجا بمانیم. بنابراین پولس یک سال و نیم اینجا می‌ماند. و او تسالونیکیان را از آنجا می‌نویسد.

این نوعی پیش‌زمینه برای برخی از این اتفاقات است و سپس او یک سال و نیم در قرن‌تس با پریسیلا و آکیلا می‌ماند. شخص دیگری به نام آپولوس وجود دارد که بعداً اهمیت پیدا می‌کند. آپولوس مردی قدرتمند در کتاب مقدس بود، او متون عهد عتیق را به خوبی درک می‌کرد. او مسیحی می‌شود و سپس به یک نیروی اصلی در قرن‌تس تبدیل می‌شود. پولس او را می‌شناسد و با او ارتباط برقرار می‌کند،

همچنین پرسیلا و آکیلا.

او از قرن نهم خارج می‌شود و به اسرائیل بازمی‌گردد. بنابراین این دومین سفر تبلیغی است. دومین سفر تبلیغی چه زمانی اتفاق می‌افتد؟ لازم نیست تاریخ را بدانید، تنها تاریخی که باید بدانید این است که چیست؟ شورای اورشلیم در سال ۵۰ میلادی، اولین سفر تبلیغی درست قبل از آن در سال‌های ۴۹ و ۴۸ میلادی، و دومین سفر تبلیغی درست بعد از آن در سال‌های ۵۱ و ۵۲ میلادی. بنابراین ترتیب ۴۸ این است: اولین سفر تبلیغی، شورای اورشلیم، دومین سفر تبلیغی که عمدتاً به مدت دو سال در قرن نهم بود، اگرچه او از طریق لستره، تروآس، فیلیپی به آنجا می‌رسد و لوقا و تیموتائوس را نیز با خود می‌برد. اکنون می‌خواهیم به سومین سفر تبلیغی بپردازیم و خوشحال خواهیم شد اگر بدانید که فقط سه سفر تبلیغی پولس رسول وجود دارد.

ح. بررسی سفر اول و دوم بشارت [۴۸:۴۸-۵۶:۵۲]

به افسس MJ؛ ۴۸:۴۸-۵۶:۶۰؛ HJ۳ ۵ ترکیب

خب، در سفر سوم بشارتی چه اتفاقی می‌افتد؟ بیایید فقط این را مرور کنیم. این پاورپوینت اصلی است. بیایید فقط به عنوان یک مرور سریع، این را مرور کنیم. شما پولس و سیلاس را در سفر دوم را [2MJ] او تیموتائوس، [1MJ] بشارتی دارید. او به لستره می‌رسد و در آنجا سنگسار می‌شود برمی‌دارد، او تیموتائوس را ختنه می‌کند، پدرش یونانی است، مادرش یهودی است، پس از شورای اورشلیم. چرا تیموتائوس ختنه می‌شود؟ نه برای نجات یافتن، بلکه برای جا افتادن و اینکه خود را مایه رنجش قوم یهود نکند. او به تروآس می‌رود اما نمی‌تواند به استان آسیا برود زیرا روح به او اجازه رفتن به افسس را نمی‌دهد. بنابراین او به تروآس می‌رود و در آنجاست که ندای مقدونی را دریافت می‌کند. مرد رؤیا می‌گوید: «به مقدونیه بیا و به ما کمک کن.» «این پیروی از هدایت خدا برخلاف برنامه‌های ماست. پولس می‌خواست به افسس و استان آسیا برود اما خدا او را نخواست. لوقا در تروآس به او ملحق می‌شود و این زمانی است که «ما» شروع می‌شود. «ما» از تروآس به فیلیپی می‌روند و سپس متوقف می‌شوند. بنابراین ظاهراً لوقا از تروآس به فیلیپی رفته و در فیلیپی اقامت کرده است. در فیلیپی، لیدیا فروشنده‌ی ارغوانی بود. او زنی ثروتمند است، فروشنده‌ی ارغوانی از طیاتیرا. همچنین در فیلیپی کنیسه‌ای وجود ندارد. ما مشاهده کردیم که آنها کنار رودخانه بودند؛ هیچ کنیسه‌ای وجود ندارد، یهودیان بسیار کمی در آنجا هستند. در واقع به نظر می‌رسد فشارهای ضد یهودی وجود داشته است. پولس دیو را از دختر برده بیرون می‌کند. پولس کتک می‌خورد و به زندان انداخته می‌شود، جایی که او با سیلاس آواز می‌خواند. زندانبان فیلیپی می‌پرسد: «برای نجات یافتن چه باید بکنم؟» «به خداوند عیسی مسیح ایمان بیاور و نجات خواهی یافت.» «این یک متن فوق‌العاده است. پس ایمان آوردن به چه معناست؟ ما در مورد

سه سطح ایمان و همچنین اعمال و چگونگی تعامل ایمان و اعمال صحبت کردیم. در تسالونیک، آنها طبق رسم خود به کنیسه می‌روند. حسادت و واکنش منفی یهودیان وجود دارد و سپس اساساً آنها به خانه جیسون حمله می‌کنند. پولس قبل از اینکه جمعیت بتوانند او را بگیرند فرار می‌کند. آنها به بریا می‌روند؛ بریها نجیب‌تر هستند؛ آنها کتاب مقدس را جستجو می‌کنند. این چیز خوبی است. سپس او به آتن در تپه مارس می‌رود، در تپه مارس، می‌داند پارتون کجاست. چیز بزرگی در آتن که تپه مارس را می‌بینیم، کمی دورتر از آنجاست. محرابی برای خدای ناشناخته وجود دارد. پولس از آنها برای اعلام مسیح استفاده می‌کند. پولس از اپیمیدس و آراتوس نقل قول می‌کند. بنابراین دانستن فلسفه و سایر رشته‌ها؛ این بخشی از منطق ما برای هنرهای آزاد است. راه‌های زیادی وجود دارد که می‌توانید به سوال هنرهای آزاد در تاریخ آتن و فلسفه پردازید. آیا باید قبل از اینکه بتوانیم بدانیم، ایمان بیاوریم؟ بنابراین بحث بزرگی در این مورد وجود دارد، الان نمی‌خواهم وارد آن شوم.

چگونه می‌توانیم از فرهنگ پست مدرن برای تبلیغ مسیح استفاده کنیم؟ این یک چیز بزرگ است، چگونه می‌توانیم از فرهنگ پست مدرن برای تبلیغ مسیح استفاده کنیم؟ ما باید فرهنگ خود را درک کنیم. باید بدانیم که نکات مثبت آن چیست، نکات منفی آن چیست و چگونه می‌توانیم از آن برای معرفی مسیح استفاده کنیم. بنابراین در سفر دوم تبلیغی، او به قرنتس می‌رود. او به مدت یک سال و نیم در آنجاست. اینجا جای بزرگی است. شما پرسیلا و آکیلا را دارید که اساساً تحت حکومت کلودیوس از روم بیرون رانده شده‌اند و آنها با پولس چادر می‌زنند. در آن لحظه کریسپوس، رهبر کنیسه، واقعاً ایمان می‌آورد. این برای پولس تا حدودی منحصر به فرد است. سپس سوستن، پولس را متهم می‌کند و سوستن به جای پولس کتک می‌خورد. بنابراین پولس می‌گوید: "من این مکان را دوست دارم." گالیو عمیقاً با ذوق و سلیقه اتهامات علیه پولس را رد می‌کند. پولس یک سال و نیم در آنجا می‌ماند. در حالی که آنجا می‌ماند، با این مرد آپولو که مردی قدرتمند در کتاب مقدس و عهد عتیق است، ملاقات می‌کند. اینجا جایی است که او اول و دوم تسالونیکیان را می‌نویسد و اساساً آن را به همراه تیموتائوس که از مقدونیه برای پولس حمایت آورده بود، به بالا می‌فرستد.

اول. سفر سوم بشارتی [۵۶:۵۲-۵۷:۰۷]

خب حالا چه اتفاقی می‌افتد؟ بگذارید یک جمله‌ی درخشان در مورد سفر سوم بشارتی بگویم، سفر سوم بشارتی بعد از سفر دوم بشارتی اتفاق می‌افتد. شورای اورشلیم در سال ۵۰ میلادی، سفر دوم بشارتی بین سال‌های ۵۰ تا ۵۲ میلادی است. این سفر سوم بشارتی بعد از آن اتفاق می‌افتد، عمدتاً بین سال‌های ۵۳ تا ۵۷ میلادی. نمی‌خواهم تاریخ‌ها را بدانید. در واقع بهترین راه برای به یاد آوردن سفر سوم بشارتی، سه سال اقامت در افسس است. سفر سوم بشارتی سه سال در افسس است. سفر دوم بشارتی دو

سال در قرن‌تس بود. در واقع یک سال و نیم است. سفر سوم بشارتی، سه سال در افسس. خب چه اتفاقی می‌افتد؟ پولس می‌خواست در سفر دوم بشارتی به افسس برود، اما روح به او اجازه نداد. این بار دوباره از انطاکیه در سوریه شروع می‌کند، هر سه سفر بشارتی از آنجا شروع می‌شوند. او از طریق این سرزمین غلاطیه برمی‌گردد، این بار مستقیماً به افسس می‌رود. او در افسس که در استان آسیا است، اقامت خواهد کرد و سه سال در آنجا خواهد بود.

(کتاب مقدس، افسس، ۰۷:۵۴-۵۶:۶۰)

حالا، در افسس چه اتفاقی می‌افتد؟ بگذارید کمی از این ماجرا بگذرم. اول از همه، او با برخی از شاگردان قدیمی یحیی تعمید دهنده ملاقات می‌کند و با این افراد چه می‌کند. او می‌گوید: «هی، اینجا چه خبر است؟ آیا چیزی در مورد روح القدس می‌دانید؟ آیا چیزی در مورد عیسی می‌دانید؟» «آنها می‌گویند: نه، تنها چیزی که ما می‌دانیم در مورد یحیی تعمید دهنده است. او ما را غسل تعمید داد، ما توبه کردیم و» از گناهان خود خلاص شدیم.» اما او در مورد عیسی به آنها می‌گوید که بر آنها دست می‌گذارد. آنها به زبان‌ها صحبت می‌کنند و مسیحی می‌شوند. بنابراین، این در افسس است. شاگردان یحیی تعمید دهنده در آنجا ایمان می‌آورند.

پولس سپس به مدرسه تیرانوس می‌رود و در آنجا تدریس می‌کند. پولس در اینجا یک خدمت آموزشی ایجاد می‌کند و اتفاقی که می‌افتد این است که بسیاری از مردم در افسس مسیحی می‌شوند، بنابراین شروع به سوزاندن کتاب‌های خود می‌کنند. آنها این کتاب‌ها را در مورد جادو داشتند و شروع به سوزاندن کتاب‌های خود می‌کنند. حالا چه اتفاقی می‌افتد؟ آنها شروع به سوزاندن کتاب‌های خود می‌کنند و سپس شخصی به نام دمتریوس در افسس وجود دارد. دمتریوس یک آهنگر نقره است. او برای آرتمیس، الهه افسس، بت می‌سازد. این نوعی مسئله خدای باروری، الهه عشق است. انواع فساد اخلاقی در آن دخیل بوده است. اگر تا به حال هر یک از الهه‌هایی را که ما واقعاً از طریق باستان‌شناسی کشف کرده‌ایم دیده باشید، متوجه می‌شوید که این چیزها چقدر شهوانی و فاسد بوده‌اند. اما به هر حال، شایعه شده است که ظاهراً یک شهاب سنگ فرود آمده و به زمین برخورد کرده است. بنابراین یک شهاب سنگ فرود آمده و آنها این شهاب سنگ را از خاک بیرون آورده‌اند و این شهاب سنگ خدایی در نظر گرفته می‌شد که از آسمان نازل شده است. آنها این خدا و الهه را آرتمیس می‌نامیدند. سپس آنها مجسمه‌های آرتمیس را برای تجارت یا ایشتار و برخی دیگر از خدایان، بعل و ایشتار، ساختند. بنابراین او یک آهنگر نقره است و با مسیحی شدن همه این افراد چه اتفاقی می‌افتد؟ کسب و کار او از بین می‌رود. این یک مدل کسب و کار خوب نیست، این افراد مسیحی می‌شوند. آنها دیگر بت نمی‌سازند. من دارم کسب و کارم را از دست می‌دهم، این یک مشکل است. بنابراین او شورشی را شروع می‌کند. او همه مردم را جمع می‌کند و مردم

شروع به فریاد زدن می‌کنند، "بزرگ است آرتمیسی الهه افسسیان، بزرگ است آرتمیسی الهه افسسیان". مثل این است که پولس به همه این مردم می‌گوید که دیگر مجبور نیستند این خدایان را بپرستند و ما در حال از دست دادن پول هستیم. بنابراین مثل این است که اتحادیه‌ها علیه پولس و تلاش آنها برای بزرگ کردن قابیل هستند. آنها قرار است علیه پولس شورش کنند. بنابراین این چیزی است که رو به زوال است. آیا پول و دین تا به امروز به هم مرتبط هستند؟ او سپس ادعا می‌کند که این مسیحیان همه این کارهای بد را انجام می‌دهند.

چطور مردم در فرهنگ ما ادعا می‌کنند که مسیحیت بد است؟ مردم در فرهنگ ما وقتی با ما موافق نیستند، اتهاماتی را مطرح می‌کنند و من این کار را نمی‌کنم، آیا شنیده‌اید که ما در منطقه بوستون هستیم؟ اگر روزنامه بوستون گلوب را برای سال بهتر خوانده باشید، من اشتراک را در آن چیز دیوانه‌وار لغو کردم، زیرا حدود پنج سال خط مقدم روزنامه همان چیز بود. آنها فقط کلمات را عوض می‌کردند و همان ضد این ضد آن چیز را می‌گفتند. آنها به کلیسای کاتولیک روم حمله کردند. بنابراین همه کاتولیک‌های رومی کودک‌آزار هستند و بنابراین آنها واقعاً، واقعاً از حمله به کلیسای کاتولیک روم انتقاد می‌کردند. کودک‌آزاری واقعاً بد است، من این را توجیه نمی‌کنم. اما به شما می‌گویم که رسانه‌ها واقعاً به آن می‌پرداختند. بارها و بارها. بنابراین من این نوع چیزها را می‌گویم.

پسری هست، پسر این داستان را تعریف می‌کند، او در کلاس دبیرستانش بود، فکر می‌کنم فیلم، غذا و داستان «و در این کلاس بود. آنها درباره یک فرد بی‌خدا خواندند و ما باید نسبت به بی‌خدایی» پذیرا باشیم، بنابراین باید با فردی که بی‌خدا است مدارا کنیم. شما باید با فردی که مسلمان است مدارا کنید؛ باید بفهمید. سپس آنها درباره یک بچه همجنس‌گرا خواندند و او واقعاً با هویت جنسی خود دست و پنجه نرم می‌کند و معلم به شما دستور می‌دهد که این را درک کنید. آنها درباره یک مسیحی خواندند. آن مسیحی ریاکار بدبو و وحشتناک، بنابراین بحث کلاس به اینجا کشید. آیا این مسیحی منجر کننده نیست؟ بنابراین اینجا شما برای همه مدارا دارید، اما وقتی درباره یک مسیحی می‌خوانید، ناگهان آنها احساس آزادی مطلق می‌کنند که بروند و همه این چیزهای واقعاً زننده و غیرمتمحمل را بگویند. اشکالی ندارد که در برابر مسیحیان مدارا نکنند. ما حتی این مرد را به کلیسای گوردون آوردیم. من او را فرانکی می‌نامم، و او خیلی رک نیست، فقط باید سرش معاینه شود. او می‌آمد و همه این اتهامات واقعاً وحشتناک را علیه مسیحیت مطرح می‌کرد و می‌گفت مسیحیت درست مثل «طالبان» است. مسیحیت بنیادگرا درست مثل طالبان است. بنابراین او همه این نوع سخنان نفرت‌انگیز را علیه مسیحیان مطرح می‌کند. بنابراین مسیحیان بنیادگرا سخنان نفرت‌انگیز و همه این نوع چیزها را انجام می‌دهند. حقیقت صادقانه این است که فکر می‌کنم باید برای این مرد دعا کنیم. او فقط در یک خانواده بسیار مسیحی بزرگ شده و کاملاً آنچه را که باید از پدرش فرانسیس یاد می‌گرفت، رد کرده است. حالا او فقط به نام تحمل به مسیحیان حمله می‌کند.

می‌توانید طنز این را ببینید. او قرار است تحمل‌پذیر باشد و فقط همه این اتهامات و حشیانه را مطرح می‌کند که نشان می‌دهد هیچ سرنخی در مورد بسیاری از مسیحیان بنیادگرا که کلیشه‌سازی می‌کرد، ندارد. کاش او فقط ذره‌ای از آنچه پدر و مادرش آموخته بودند را درک می‌کرد. پدر و مادرش واقعاً شخصاً به من کمک کردند و حالا پسرشان چیزی شبیه حزقیاء در عهد عتیق است. او پادشاه خوبی بود و سپس پسرش منسی را داشت که بدترین پادشاه شرور بود. تقریباً همینطور است. تو این والدین رو داری، والدین واقعاً خداترسی که حالا اون یه مرد شده و همسن منه و حالا فقط داره مسیحیت رو مسخره می‌کنه و فکر می‌کنه پدرش تعلیم داده. اینجوری برای خودش اسم و رسمی دست و پا کرده و آدم فقط می‌گه این واقعاً غمانگیزه، واقعاً، واقعاً غمانگیزه. بنابراین فکر کنم دلم براش می‌سوزه. ترحم احتمالاً بدترین چیزه و چیزیه که این یارو احتمالاً بیشترین نفرت رو ازش داره. اما باید به حال این مرد ترحم کرد. اون واقعاً از خیلی جهات گمراه شده.

ک. سومین سفر تبلیغی: نامه‌هایی به قرن‌تس [۶۲:۱۵-۶۰:۵۶]

قرن‌تس به اورشلیم MJ؛ 74:37-60:56؛ KN3 ف ترکیب

خب چه اتفاقی می‌افتد؟ خب، همه این اتهامات علیه پولس مطرح می‌شود، او یک مسیحی است؛ او همه این کارها را انجام می‌دهد. آنها فریاد می‌زنند، آرتمیس، الهه افسسیان. حالا نکته مهم این است که او سه سال را در افسس می‌گذراند. در مدتی که آنجاست، در مدرسه تیرانوس تدریس می‌کند. شهر مورد علاقه دیگر او چیست؟ شهر مورد علاقه دیگر او قرن‌تس است. خب، اتفاقی که قرار است بیفتد این است که از افسس در سفر سوم تبلیغی، او به قرن‌تس نامه بنویسد. در قرن‌تس، مردم مدام در حال رفت و آمد بوده‌اند و اساساً به پولس می‌گویند: «پولس، کلیسای قرن‌تس اینجا مشکلات بزرگی دارد.» خب، پولس در مورد مشکلات می‌شنود. برخی از مشکلات چیست؟ همه این افراد در مراسم عشاء ربانی مست می‌کنند. این خوب نیست. آن مرد با زن پدرش می‌خواهد. این واقعاً بد است. خب، پولس این چیزها را مطرح می‌کند و می‌گوید: «من می‌خواهم این نامه اول قرن‌تس را بنویسم.» بنابراین او اول قرن‌تس را می‌نویسد. حالا متوجه شدید که پولس نامه‌های بیشتری به قرن‌تس نوشت تا نامه‌هایی که ما داریم. می‌دانیم که نامه‌های قرن‌تس دیگری هم وجود دارد، «نامه اشک‌آور.» پولس نامه‌های زیادی به قرن‌تس نوشت. ما دو تا از آنها را داریم. بنابراین این اول قرن‌تس یا هر چیز دیگری که او در سفر سوم بشارتی به قرن‌تس می‌نویسد. این موضوع مهمی است؛ قرن‌تس کتاب بسیار بزرگی است.

ل. سفر سوم بشارتی: افسس و رساله‌های پولس [۶۷:۴۵-۶۲:۱۵]

حالا چه اتفاقی می‌افتد؟ او قرار است افسس را ترک کند و وقتی افسس را ترک می‌کند، از

مقدونیه عبور می‌کند و همینطور که از مقدونیه عبور می‌کند. او دوباره از ترواس عبور می‌کند و دوباره به فیلیپی، تسالونیک، بیریه و قرنتس برمی‌گردد. وقتی به آنجا می‌رسد، شروع به جمع‌آوری پول برای فقرای اورشلیم می‌کند. در سفر سوم تبلیغی، این موضوع برای پولس به یک ماموریت بزرگ تبدیل می‌شود. او شنیده است که در اورشلیم قحطی وجود دارد و غذا وجود ندارد. بنابراین پولس از کلیسا برای جمع‌آوری پول برای کمک به تغذیه مردم اورشلیم استفاده می‌کند. بنابراین این نوعی عدالت اجتماعی از واکنش مسیحیت است؟ بله، پولس الان کمک می‌کند. او در کلیسا پول جمع‌آوری می‌کند. بنابراین او می‌خواهد به مقدونی‌ها کمک کند. مقدونی‌ها واقعاً بخشنده‌های خوبی بودند. بنابراین او به اینجا می‌آید و وقتی به آنجا می‌رسد، اما چه کسی واقعاً پول زیادی دارد؟ مقدونی‌ها مقداری پول دارند اما چه کسی به عنوان ثروتمند شناخته می‌شود؟ قرنتیان. کاری که پولس انجام می‌دهد این است که از اینجا به بعد، اول قرنتیان را از افسس می‌نویسد و سپس به مقدونیه سفر می‌کند و دوم قرنتیان را به پایین می‌فرستد. او دوم قرنتیان را از مقدونیه به پایین می‌فرستد و پیام دوم قرنتیان را به آنها می‌گوید. این وحشتناک است، اما، فقط به طور خلاصه. پولس می‌گوید: «هی، من می‌آیم و می‌خواهم برای فقرای اورشلیم که قحطی را تجربه کرده‌اند پول جمع کنم. پول خود را آماده کنید تا وقتی من می‌آیم آماده باشید که کمک کنید.» آیا کسی آن قسمتی را که می‌گوید: «خدا بخشنده شاد را دوست دارد؟» به خاطر دارد؟ این کجا اتفاق می‌افتد؟ دوم قرنتیان. دوم قرنتیان جایی است که پولس برای کمک به فقرای اورشلیم درخواست پول می‌کند. بنابراین اگر می‌خواهید متون خوبی برای درخواست پول از مردم پیدا کنید، دوم قرنتیان جای بسیار خوبی برای رفتن است. بنابراین اول قرنتیان از افسس شروع می‌شود، سپس او به آنجا می‌رود، به مقدونیه می‌رود و دوم قرنتیان را در سومین سفر بشارتی می‌نویسد. بنابراین اول و دوم قرنتیان هر دو در سومین سفر بشارتی نوشته شده‌اند.

او سپس به قرنتس می‌آید و با مردم آنجا ملاقات می‌کند. او برای فقرای اورشلیم پول جمع می‌کند. اتفاقی که می‌افتد این است که او در قرنتس است و متوجه می‌شود که در حال جمع‌آوری پول است و دوباره به دیدار مردم می‌رود و با این پول به اسرائیل برمی‌گردد. اما چیزی که توجه او را جلب می‌کند این است که نگاهش به غرب است. پولس یک مبلغ مذهبی است که به سرزمینی جدید علاقه‌مند است، بنابراین از قرنتس به غرب نگاه می‌کند و کتاب رومیان را می‌نویسد. از قرنتس در سفر سوم تبلیغی، او نگاهی خواهد انداخت و می‌گوید: «ای رومیان، من هنوز با شما کلیسایی یا چیزی شبیه به آن راه نینداخته‌ام، اما قرار است به روم بروم و روزی شما را ببینم. قرار است برای شما نامه‌ای بفرستم و بنابراین او از قرنتس در سفر سوم تبلیغی می‌نویسد. او کتاب رومیان را می‌نویسد و به آنها می‌گوید که می‌خواهد به دیدارشان بیاید. این کتاب رومیان است. چرا این موضوع در مورد سفر سوم تبلیغی جالب است؟ سفر سوم تبلیغی سه سال در افسس است. چه کتاب‌هایی در سفر سوم تبلیغی نوشته شده است؟ اول

قرننیان، دوم قرننیان برای جمع‌آوری پول و نوشتن کتاب رومیان در حالی که آماده ترک قرننتس است. اول قرننیان، دوم قرننیان، کتاب رومیان سه کتاب بزرگ از پولس رسول هستند. رومیان، اول و دوم قرننیان و همه آنها در سفر سوم تبلیغی نوشته شده‌اند. بنابراین پولس در اینجا بسیار پربار است. کتاب‌ها اگر بخوانید آنها باورنکردنی هستند.

حالا چه اتفاقی می‌افتد؟ فقط یک چیز دیگر هم هست و فکر می‌کنم در فصل ۲۰ آیه ۹ باشد. پولس تماس گرفت، پولش از اینجا به مقدونیه برمی‌گردد و پول را جمع‌آوری می‌کند، می‌خواهد با مردم افسس خداحافظی کند. او اینجا ملاقات می‌کند اما برمی‌گردد. فکر می‌کنم در ترواس است و شروع به موعظه می‌کند، بگذارید این را در فصل ۲۰ آیه ۹ بخوانم، بعضی از شاگردانم می‌دانند موضوع چیست. در فصل ۲۰ آیه ۹ از اعمال رسولان آمده است: «پولس با مردم صحبت کرد و چون قصد داشت روز بعد آنجا را ترک کند، تا نیمه شب صحبت کرد. در اتاق‌های طبقه بالا که آنها در آنجا جمع شده بودند، چراغ‌های زیادی روشن بود. مرد جوانی به نام افتیخوس کنار پنجره نشسته بود که در خواب عمیقی فرو رفته بود و پولس مدام صحبت می‌کرد. وقتی کاملاً خوابش برد، از پنجره طبقه سوم به زمین افتاد و انگار مرده بود.» خب، این تصویری از افتیخوس است که در حالی که پولس رسول مدام و مدام موعظه می‌کند، به خواب می‌رود -- گاهی اوقات شما را به یاد کلاس عهد جدید می‌اندازد، اینطور نیست؟ به هر حال، او از پنجره طبقه سوم بیرون می‌افتد. او می‌افتد و خوابش می‌برد. آنها او را مرده می‌دانند. پولس اساساً آن مرد را شفا می‌دهد و او را بالا می‌آورد و او زنده برمی‌گردد. خب، این داستان افتیخوس در ترواس است. اگر تا به حال در جمعی سخنرانی کرده باشید و پولس باعث شده باشد مردم روی شما بخوابند، متوجه منظور من خواهید شد.

بازگشت پولس به اورشلیم و زندانی شدن [73:22-67:45]

پولس سپس به اسرائیل برمی‌گردد و حالا چه اتفاقی قرار است بیفتد؟ این موضوع برای پولس بسیار جدی می‌شود و ما به سرعت از آن عبور خواهیم کرد. پولس به منطقه قیصریه می‌رسد و شخصی به نام آگابوس آنجاست، او یک پیامبر است. آگابوس این کمر بند را برمی‌دارد و دستان پولس را می‌بندد و می‌گوید: «هر که این کمر بند را بپوشد، وقتی به اورشلیم برسد، بسته خواهد شد.» روح از طریق آگابوس صحبت می‌کند. ضمناً آگابوس یک پیامبر است، نه یک پیامبر نویسنده. یادتان هست وقتی در مورد فیلیپ صحبت کردیم. فیلیپ چهار دختر داشت که نبوت می‌کردند و بنابراین اینها افرادی بودند که کلام خدا را می‌دادند، اما آنها به خودی خود نویسنده کتاب مقدس نبودند. ما می‌دانیم که حتی در عهد عتیق، ناتان که داوود را در دوم سموئیل ۱۲ سرزنش کرد، هرگز واقعاً هیچ یک از نبوت‌ها را ننوشت. میکایا و هولادی نبیه هم همینطور. پیامبران دیگری علاوه بر اشعیا، ارمیا، حزقیال و دانیال وجود داشتند که در واقع

پیامبران رسمی را می‌نوشتند. پیامبران دیگری هم بودند که پیامبرانی می‌نوشتند که فقط چیزهایی می‌گفتند. آگابوس یکی از آن پیامبران است. او پولس را می‌بندد؛ پولس می‌گوید: «به اورشلیم نرو، وگرنه به دردسر می‌افتی.» پولس پاسخ می‌دهد: «روح مرا می‌برد. باید این پول را برای مردم اورشلیم جمع‌آوری کنم؛ من به آنجا می‌روم.» بنابراین پولس به اورشلیم می‌رود و حدس بزنیید چه اتفاقی می‌افتد؟ او در کوه معبد است و یهودیان شورش می‌کنند و رومی‌ها وارد می‌شوند و پولس در آنجا دستگیر می‌شود و قرار است به زندان بیفتد.

خب، حالا که جلوتر می‌رویم، به فصل ۲۴ اعمال رسولان می‌رسیم و می‌بینیم که در مورد پولس چه اتفاقی می‌افتد. در واقع یک قسمتی هست که می‌خواستم به آن پردازم و آن این است که ببینیم آیا می‌توانم این را اینجا مطرح کنم. وقتی پولس دستگیر می‌شود، یک نگهبان رومی آنجاست. پولس دستگیر می‌شود و آنها سعی می‌کنند او را بکشند. یکی از سربازان آنجاست، من اینجا حواسم پرت می‌شود، این در فصل ۲۲ است. آیه ۲۵ است. شورش رخ می‌دهد و پولس در کوه معبد است. هر وقت یهودیان شورش می‌کنند، سربازان رومی بیرون می‌آیند و پولس را می‌کشند و او را مستقیماً به سنهدرین می‌برند. او گفت: «ای برادران من، من وظایف خود را نسبت به خدا تا به امروز با وجدان پاک انجام داده‌ام.» در این هنگام، کاهن اعظم، حنانيا، به کسانی که در نزدیکی پولس ایستاده بودند دستور داد که به دهانش بزنند. اوضاع برای پولس بد می‌شود. درست قبل از آن، آنها می‌خواستند پولس را بکشند و دستور شلاق زدن او را بدهند، رومی‌ها پولس را عامل این شورش می‌دانستند. بنابراین او را احتمالاً به قلعه آنتونیو می‌کشند و شلاق می‌زنند. وقتی او را دراز کردند تا شلاق بزنند، این اعمال رسولان ۲۵:۲۲ است، پولس به یوزباشی که آنجا ایستاده بود گفت: «آیا برای شما قانونی است که یک شهروند رومی را که حتی مجرم شناخته نشده است، شلاق بزنیید؟» وقتی یوزباشی این را شنید، این مرد بیش از صد سرباز است، وقتی یوزباشی این را شنید، نزد فرمانده رفت. بنابراین این مرد یک یوزباشی است و نزد فرمانده خود می‌رود. روی «X» من چند سند در اورشلیم دارم؛ لژیون دهم آنجا بود. اگر به اورشلیم روی صخره‌ها بروید، یک صخره‌های بیرون هتل نیو امپریال خواهید دید. اگر به «گم شدن در اورشلیم» بروید، می‌توانید به آنجا کوچک روی این نشانگر کوچک «X» بروید و در خیابان‌ها قدم بزنید و به هتل نیو امپریال بروید و یک آنجا خواهید دید. به عبارت دیگر، این لژیون دهم است. رومی‌ها لژیون‌های خود را در آنجا مستقر کرده بودند که مربوط به زمان‌های بعدی است. فرمانده نزد پولس رفت و پرسید: «به من بگو، آیا تو شهروند رومی هستی؟» او پاسخ داد: «بله، هستم.» سپس فرمانده گفت: «من مجبور شدم بهای سنگینی برای شهروندی‌ام پردازم.» پولس پاسخ داد: «اما من شهروند به دنیا آمده‌ام.» پولس گفت که من شهروند به دنیا آمده‌ام. این مرد گفت: «من مجبور شدم پول زیادی پردازم تا شهروندی‌ام را بگیرم.» اگر شهروند روم باشید، این‌طور مورد ضرب و شتم قرار نمی‌گیرید، چون شهروند روم هستید. این به شما جایگاه می‌دهد.

این مرد گفت: «من بهای زیادی برای آن پرداختم، من شهروندی روم را خیلی جدی می‌گیرم.» آیا به یاد دارید وقتی پطرس، این در کتاب مقدس نیست، اما در کتاب *شهادت کلیسای اولیه فاکس آمده است*؟ پطرس مصلوب شد. پطرس یهودی بود و بنابراین مصلوب شد و وقتی رفتند تا پطرس را مصلوب کنند، گفت: «من لایق نیستم که مانند خداوند بمیرم.» بنابراین او را وارونه مصلوب کردند. من این کار را توصیه نمی‌کنم. این حتماً خیلی بد بوده است. بنابراین آنها پطرس را وارونه مصلوب کردند. با این حال، پولس را نمی‌توانستند مصلوب کنند. پولس را نمی‌توانستند مصلوب کنند. او یک شهروند رومی بود. بنابراین پولس احتمالاً حدود سال ۶۸ میلادی درگذشته است و سرش از تنش جدا شده است. پطرس احتمالاً بین سال‌های ۶۴/۶۵ میلادی مرده است. پولس حدود سه یا چهار سال بعد درگذشت. اما شهروندی روم چیز مهمی بود.

ن. مروری بر سومین سفر تبلیغی [۲۲:۷۳-۳۷:۷۴]

حالا بگذارید فقط از این افراد بگذرم. خب، پولس برگشته و در اورشلیم است. بیا بید فقط از سفر سوم تبلیغی عبور کنیم. سه سال در افسس، در سفر سوم تبلیغی. از افسس، ابتدا کتاب اول قرن‌تینان را می‌نویسد. شاگردان یحیی تعمید دهنده روح القدس را در افسس دریافت می‌کنند. کتاب‌های جادویی در افسس سوزانده می‌شوند. دیمیتریوس غوغایی در پول و مذهب به پا می‌کند. او به عنوان یک نقره‌کار پول از دست می‌دهد، هیچ کس بت‌های او را نمی‌خرد و بنابراین او ناراحت می‌شود. دین در میدان عمومی چگونه عمل می‌کند؟ ما در مورد آن کمی صحبت کردیم. پولس دوباره به مقدونیه سفر می‌کند. وقتی دوباره به مقدونیه سفر می‌کند، مردم مقدونیه بخشنده‌های خوبی بودند. او دوم قرن‌تینان را به کلیسای قرن‌تینان می‌نویسد و به آنها می‌گوید که برای آمدن او پول خود را آماده کنند. او به قرن‌تس می‌رسد و در قرن‌تس رومیان را می‌نویسد. رومیان به غرب نگاه می‌کنند، زیرا متوجه می‌شود که باید به شرق برود. او به اورشلیم برمی‌گردد. اما او به روم نگاه می‌کند و کتاب رومیان را با شانزده فصل در آنجا می‌نویسد. او دوباره از مقدونیه بازدید می‌کند، اوتیخوس در تروآس و آسیا، جایی که افسس است، به خواب می‌رود. او به دلیل قحطی در اورشلیم، با این هدیه به فقرا به اورشلیم باز می‌گردد.

O. محاکمات پولس: فلیکس [77:24-74:37]

؛ حبس پولس، سفر به روم 74:37-84:49 - S - O ز ترکیب

حالا در دادگاه‌های او را دستگیر می‌کنند. تقریباً شلاق می‌خورند، اما رهایش می‌کنند. او جلوی فلیکس می‌رود. من فقط می‌خواهم این را روایت کنم. این در اعمال رسولان ۲۴ است. کاری که فلیکس

می‌کند این است که پولس را به اینجا می‌آورد. فلیکس می‌خواهد روابط خوبی با یهودیان برقرار کند و پولس مورد نفرت یهودیان است. فلیکس اینجا چند نظر می‌دهد. این فصل ۲۴ است. هر دو فلیکس از آن به عنوان فرقه ناصری یاد می‌کنند و می‌گویند که پولس بخشی از فرقه ناصری است. آنها ناصری نامیده می‌شدند. فریسیان، صدوقیان و شما ناصری‌ها را داشتید. مسیحیت در بخش اول خود، زیر چتر یهودیت به عنوان فرقه دیگری از یهودیت، دشمنی داشت. تا زمانی که آنها تحت یهودیت بودند، تحت حمایت رومی‌ها بودند. رومی‌ها زیاد با یهودیان درگیر نمی‌شدند. زمانی که مسیحیت از زیر چتر یهودیت خارج شد، مسیحیت دچار مشکل شد. سپس پولس از «اهل طریقت» نام می‌برد. این راه، همچنین راه دیگری است که مسیحیت در اینجا برچسب گذاری شده است.

اما چه اتفاقی افتاد؟ فلیکس می‌گوید: «منیانا»، فردا؛ فردا به این مشکل رسیدگی خواهیم کرد. بنابراین آنها پولس را از اورشلیم به قیصریه فرستادند تا توسط فلیکس محاکمه شود. فلیکس پولس را دستگیر می‌کند و او فقط می‌گوید می‌دانید که فردا عجله‌ای نیست. در واقع در متن به ما گفته شده که چیزی که فلیکس می‌خواست رشوه بود. فلیکس از پولس رشوه می‌خواست. چرا؟ ظاهراً پولس توانسته بود در یونان و جاهای دیگر پول جمع کند. فلیکس سعی می‌کند از این ماجرا سهمی ببرد. بنابراین او از پولس رشوه می‌خواهد و بنابراین پولس به مدت دو سال در زندان فلیکس در قیصریه، در ساحل درست در شمال یافا [تل‌آویو]، زندانی می‌شود. بنابراین پولس به مدت دو سال زندانی می‌شود. ضمناً، ما چه اتفاقی را به یاد می‌آوریم؟ چه کسی با او است؟ لوقا با او است، بنابراین به این معنی است که لوقا دو سال در فلسطین بوده است. این به چه معناست؟ آیا لوقا احتمالاً با مریم و حواریون مصاحبه می‌کند و داستان‌هایی از عیسی را کشف می‌کند تا برای تئوفیلوس عالیقدر در کتاب لوقا بنویسد؟ لوقا همچنین قرار است کتاب چه چیزی را بنویسد؟ اعمال رسولان. بنابراین این همان داستان فلیکس، فستوس است و پولس، لوقا را با خود دارد. لوقا داستان اعمال رسولان را برای تئوفیلوس عالیقدر می‌نویسد تا وقتی پولس به روم می‌رود، در پرونده دادگشاهش به او کمک کند. به هر حال، فلیکس یک اهمال‌کار بد است، دو سال است که از پولس رشوه می‌خواهد.

ص. محاکمات پولس: فستوس [78:38-77:24]

حالا اتفاقی که می‌افتد این است که فلیکس از صحنه خارج می‌شود. فستوس به عنوان فرماندار بعدی وارد می‌شود. فستوس، چون تازه وارد محله است، می‌خواهد با یهودیان روابط خوبی برقرار کند. یهودیان افرادی را از اورشلیم می‌فرستند. آنها می‌گویند: «هی، فستوس، می‌خواهی با ما خوب باشی؟ تو پولس را به اورشلیم برمی‌گردانی. ما به عنوان سنهدرین، به عنوان نهاد قضایی یهود، کسانی هستیم که باید پولس را محاکمه کنیم. پس پولس را به اورشلیم بازگردانید.» اما فستوس نمی‌دانست که یهودیان نقشه

می‌کشند که در مسیر اورشلیم از قیصریه که درست در خط ساحلی تا اورشلیم است، یهودیان به او کمین کنند و پولس را در راه آنجا بکشند. بنابراین هیچ محاکمه‌ای وجود نخواهد داشت و پولس کشته خواهد شد بنابراین کاری که پولس انجام می‌دهد این است که از دام مطلع می‌شود و می‌گوید: «من به قیصر دادخواهی می‌کنم.» او به عنوان یک شهروند رومی حق داشت از قیصر دادخواهی کند، بنابراین از قیصر دادخواهی می‌کند. حالا فستوس با مشکلی مواجه شده است. مشکل این است که به عنوان یک فرماندار رومی، او باید پولس را نزد قیصر بفرستد، اما مشکل چیست؟ او هیچ اتهامی ندارد؛ به چه اتهامی قرار است او را به روم بفرستد. بنابراین چون هیچ اتهامی وجود ندارد، اینجاست که نفر بعدی وارد ماجرا می‌شود.

سوال: محاکمات پولس: آگریا [80:55-78:38]

حاکمی به نام آگریا وجود دارد. فستوس و آگریا به خاطر پولس با هم دوست می‌شوند. آگریا راه را می‌شناسد، او ناصری‌ها را می‌فهمد، و بنابراین در فصل ۲۶ این بحث و جدل بین پولس و آگریا را می‌بینید. بنابراین پولس با دست‌هایش اشاره کرد و دفاع خود را آغاز کرد. «ای پادشاه آگریا، من خود را خوش‌شانس می‌دانم که امروز در مقابل شما ایستاده‌ام و از خود در برابر تمام اتهامات یهودیان دفاع می‌کنم، به خصوص به این دلیل که شما با تمام آداب و رسوم یهود بسیار آشنا هستید.» بنابراین پولس به حضور آگریا می‌رسد، او را تحسین می‌کند و می‌گوید: «شنیده‌ام که شما چیزهای زیادی در مورد آداب و رسوم ما می‌دانید.» پولس می‌گوید: «من به خاطر مسئله رستاخیز اینجا هستم.» در واقع پولس کمی با آگریا پرخاشگر می‌شود و در واقع شروع به ارائه انجیل به آگریا می‌کند. توجه کنید که فستوس در اینجا چه کار جالبی انجام می‌دهد، فستوس و آگریا هر دو آنجا هستند. پولس در حال سخنرانی در مقابل آنها است. در این لحظه، فستوس دفاع پولس را قطع کرد. این چیزی است که فستوس می‌گوید، این اعمال رسولان ۲۴:۲۶ است، «تو دیوانه‌ای، پولس!» او فریاد زد، «دانش عظیم تو تو را دیوانه کرده است.» بعضی‌ها در مورد کالج گوردون و دانشجویان ما در اینجا می‌گویند که دانش عظیم آنها آنها را دیوانه کرده است. بدیهی است که فستوس می‌داند پولس فرد بسیار بسیار تحصیل‌کرده‌ای است و بنابراین می‌گوید، دانش عظیم تو تو را دیوانه کرده است.» سپس پولس به آگریا می‌رود و در واقع شروع به شهادت دادن «به آگریا در مورد مسیح می‌کند. آگریا اعتراض می‌کند و می‌گوید: فکر می‌کنی در چنین مدت کوتاهی می‌توانی مرا متقاعد کنی که مسیحی شوم، پولس؟ «این تقریباً متقاعد شده است. متوجه شد که او او را مسیحی «می‌نامد. بنابراین ما ناصری را داریم، ما راه را داریم، ما پولس را داریم که اکنون «مسیحی» نامیده می‌شود. آگریا می‌گوید، «تقریباً مرا متقاعد می‌کنی که مسیحی شوم»، تقریباً اما گم شده است.

ر. کشتی شکسته - اعمال رسولان ۲۷ [۵۵:۸۰-۲۴:۸۲]

حالا آگریا می‌تواند به فستوس کمک کند تا اتهامات را مطرح کند. آنها پولس را سوار قایقی می‌کنند و قرار است او را برگردانند. قایق از اینجا حرکت می‌کند. قیصریه از دریای مدیترانه به جزیره مالت می‌رود و اینجا است که در اعمال رسولان ۲۷، مردم می‌گویند این یکی از بهترین توصیفات در دنیای باستان از غرق شدن کشتی است. این توصیف امواجی است که به قایق می‌آیند و تمام محموله را به دریا می‌اندازند. آنها می‌خواستند زندانیان را به دریا بیندازند تا قایق سبک شود و پولس می‌گوید: «شما این کار را می‌کنید و اینجا مشکل بزرگی پیش می‌آید.» بنابراین پولس به کاپیتان توصیه‌ای می‌کند، آنها در نهایت در این جزیره مالت، که درست زیر سیسیل است، غرق می‌شوند.

فکر می‌کنم اینجا یک تصویر دارم، بگذارید فقط توضیح دهم چه اتفاقی دارد می‌افتد. آنها به جزیره مالت می‌رسند و واقعاً جالب است. ماری می‌آید و دست پولس را نیش می‌زند. همه مردم نتیجه می‌گیرند که این مرد باید قاتل باشد. آنها می‌دانستند که او متهم به رفتن به روم است، بنابراین باید قاتل باشد. حالا او از دریا بیرون می‌آید، اما ناگهان این مار سمی او را نیش می‌زند و پولس باید بمیرد. اما اتفاقی که می‌افتد این است که پولس نمی‌میرد. پولس مار را دوباره در آتش می‌اندازد، مار را می‌کشد و هیچ اتفاقی برای پولس نمی‌افتد. مردم گفتند: «خدای من، این مرد حتماً یک خداست.» بنابراین پولس از یک قاتل که توسط این مار عدالت را دریافت می‌کرد، به خدایی در این جزیره مالت تبدیل می‌شود. سپس در نهایت از جزیره مالت قایق دیگری می‌گیرند و به روم می‌روند. بنابراین حالا پولس را در روم دارید.

زندان رومی [84:49-82:24]

آنها حدود سال ۶۰ میلادی به روم حمله کردند و این اولین حبس رومی نامیده می‌شود. اگر یک حبس رومی اول وجود داشته باشد، چه حدسی می‌زنید؟ آیا باید یک حبس رومی دوم هم وجود داشته باشد؟ حق با شماست. بنابراین او حدود دو سال در روم زندانی بود و این احتمالاً زمانی است که کتاب اعمال رسولان و عالیجناب تئوفیلوس و مردم به پولس کمک می‌کنند تا آزاد شود. ظاهراً پولس پس از این حبس رومی اول آزاد شد و سپس یک دوره آزادی و سپس یک حبس رومی دوم وجود داشت و این پایان ماجرا است، ۶۷-۶۸ میلادی. سپس پولس گردن زده می‌شود. این زمانی است که پولس با حبس رومی دوم می‌میرد. بنابراین دو حبس رومی وجود دارد. سه سفر تبلیغی وجود دارد، اول، دوم و سوم. سپس حبس رومی اول، کمی آزادی، و سپس برای حبس رومی دوم برمی‌گردد که در آن زمان احتمالاً سرش از بدنش جدا شده است.

این نقشه‌ای است که در واقع از این قسمت عبور می‌کند و شما این نقشه را می‌بینید که آنها کجا رفتند. قایق از قیصریه حرکت می‌کند و سپس به طوفان برخورد می‌کند و اینجا جزیره مالت درست زیر

سیسیل است. آیا کسی از شما از سیسیل که پیتزای سیسیلی می‌خورد، خبر دارد؟ بنابراین آنها به آنجا می‌آیند و در رم جایی است که اولین زندان رومی و کتاب اعمال رسولان به پایان می‌رسد. چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا ما نتیجه محاکمه پولس را در پایان کتاب اعمال رسولان می‌دانیم؟ پاسخ این است: نه. ما نتیجه آن را نمی‌دانیم. فرض این است که کتاب اعمال رسولان قبل از سال ۶۴ میلادی به پایان می‌رسد زیرا ما نتیجه محاکمه‌های پولس در برابر قیصر را نمی‌دانیم و مطمئناً نمی‌دانیم که معبد در سال ۷۰ میلادی ویران شده است. این دو سکوت به ما می‌گوید که کتاب اعمال رسولان احتمالاً قبل از پایان محاکمه پولس بسته شده است. پیشنهاد من و دیگران این بوده است که این کتاب برای تئوفیلوس نوشته شده است تا تئوفیلوس بتواند اطلاعات لازم را برای کمک به پولس داشته باشد. عالیجناب تئوفیلوس می‌توانست تمام قدرتش را به سمت پولس ببندازد و این اتفاق می‌افتاد.

فکر می‌کنم دفعه‌ی بعد که به این موضوع می‌پردازیم، بحث را همین‌جا تمام کنیم. دوست دارم به کتاب‌های پولس و زمان نگارش آنها بپردازم و همچنین این سوال را بپرسم که تاریخ و الهیات چگونه با هم تعامل دارند؟ و دفعه‌ی بعد که به سراغ کتاب رومیان می‌رویم، به این موضوع خواهیم پرداخت. متشکرم.

رونویسی توسط لیانا دالفونسو
ویرایش خام توسط تد هیلدبرانت